

www.salampnu.com

سایت مرجع دانشجوی پیام نور

- ✓ نمونه سوالات پیام نور : بیش از ۱۱۰ هزار نمونه سوال همراه با پاسخنامه
- تستی و تشریحی
- ✓ کتاب ، جزوه و خلاصه دروس
- ✓ برنامه امتحانات
- ✓ منابع و لیست دروس هر ترم
- ✓ دانلود کاملاً رایگان بیش از ۱۴۰ هزار فایل مختص دانشجویان پیام نور

www.salampnu.com

خلاصه کتاب تحول در نظریه های روابط بین الملل
دکتر حمیرا مشیر زاده

قابل استفاده برای دانشجویان روابط بین الملل و علوم سیاسی

مقدمه

جهان اجتماعی چیست؟ از دیدگاه وست : ۱- دیدگاه مادی گرا ۲- دیدگاه معنا محور (idealist) و گروه دیگر : موجودیتهای اجتماعی هم بعد مادی دارند و هم جنبه گفتمانی دارند.

معرفت شناسی : ما چگونه می دانیم چیزی را که می دانیم ، می دانیم؟
ای اچ کار (واقع گرا) == >نظریه های روابط بین الملل : ۱- واقع گرا ؛ جهان را آنطور که هست می پذیرند. تاکید بر جدایی خیر سیاسی از خیر اخلاقی + سیاست مبارزه قدرت ۲- آرمانشهرگرا (utopianist) : امکان هماهنگی طبیعی منافع ، تعمیم فرایندهای حقوقی و اخلاقی حاکم بر جوامع به سطح روابط بین الملل.

ایت : سه سنت نظری می توان تشخیص داد : ۱- واقع گرایی یا ماکیاولی ۲- انقلابی گری یا سنت کانتی ۳- خردگرایی (rationalism) یا سنت گرسیوسی که راهی میانه است بین دو سنت قبلی.

مایکل بنکس (banks) : سه پارادایم متناقض در ر.ب وجود دارد : ۱- واقع گرایانه ۲- کثرت گرایانه ۳- ساختارگرایانه (structuralist) طبقات را کنش گران اصلی می دانند و اقتصاد پویایی اصلی را شکل می دهد. (کمونیستی)

جیمز روزنا : سه رهیافت اصلی : ۱- دولت محور (state centric) ۲- چند محور (multi centric) ۳- جهان محور (globalist)، تاکید بر بنیان اقتصادی نظام بین الملل.
هولیس و اسمیت : ۱- رهیافت طبیعت گرا (naturalist) ۲- در پی فهم ر.ب از درون است.
== ۱- نظریه های تبیینی (explanatory) ۲- نظریه های تکوینی
مناظرات نظری در ر.ب:

- a. مناظره اول میان واقع کرایان و آرمان گرایان - بعد هستی شناختی داشت ، در مورد سرشت سیاسی نظام ب.م بود و انگیزه و رفتارهای دولت بود؛ با شکست عملی دیدگاه آرمانگرایان پس از جنگ جهانی اول و وقوع جنگ جهانی دوم پایان یافت.
- b. مناظره دوم ۱۹۵۰-۶۰ : جنبه معرفت شناختی داشته و در مواردی جنبه روش شناختی داشته ، اختلاف میان دو گروه بوده ک

۱- رفتارگرایان (تاکید بر پیدا کردن الگوهای سیاسی از طریق تدوین نظریه های تجربی و تحلیل تکنیکی ، گردآوری داده های قابل مشاهده ، نظم دادن به داده ها از طریق فرضیه و آزمون تجربی فرضیه ها)

۲- نسبت گرایان / واقع گرایان : تاکید بر عدم استفاده از تکنیک های کمی گرایانه در حوزه ر.ب.

نتیجه مناظره دوم سلطه ناقص روشهای رفتارگرایانه و تحقیقات اثبات گرایانه در ر.ب بود. C. مناظره سوم : اتفاق نظر در مورد طرفهای درگیر وجود ندارد. برخی مناظره را میان رفتارگرایان و پسا رفتارگرایان می دانند. ویور آن را میان سه پارادایم واقع گرا ، رادیکال ، لیبرال می دانند. در برداشتی دیگر بحث میان نو واقعگرایان و پسا اثبات گرایان است. هستی شناسی لیبرال ها اراده گرایانه است (voluntaristic) است به این معنا که به فشار قواعد توجه ندارند.

هستی شناسی واقع گرایان نیز ایستا و ناتوان از دیدن تغییر و تحول است. در دو دهه اخیر هستی شناسی لیبرالها به واقع گراها نزدیک شده است.

فصل اول : لیبرالیسم و تحولات آن

لیبرالیسم در بدو شکل گیری ر.ب بر آن مسلط بود.

ریشه لیبرالیسم مدرن را در نارضایتی از نظام جهانی موجد جنگ جهانی اول می دانند.

• ۱۹۲۱ اولین کرسی رشته ر.ب در بریتانیا به نام ویلسون پایه گذاری شد.

مهمترین وجه معرف نظریه های لیبرال : باور به امکان تحول در ر.ب به شکل همکاری ، کاهش تعارضات ، نهایتاً نیل به صلح جهانی

چهار محور اصلی نظریه های لیبرال :

صلح دموکراتیک (democratic peace): حکومتهای لیبرال طی ۲۰۰ سال گذشته یایکدیگر نجنگیده اند. با دیگران جنگیده اند. «لزوما صلح طلب نیستند اما می تواند در میان آنها منطقه صلح شکل بگیرد. فرض این نظریه این است که صلح می تواند گسترش یابد. واضح این نظریه را کانت در قرن ۱۸ میدانند.

کانت : صلح مستلزم حکومتهایی است مبتنی بر قوانین اساسی جمهوری خواهانه است. که سه چیز را تعیین می کند :

• احترام به آزادی فردی

• منشا مشترک و واحد قانونگذاری و تفکیک میان اقتدار اجرایی و تقنینی

• برابری سیاسی شهروندان.

کنترل شهروندان بر حکومت و هزینه های جنگ باعث می شود جنگ منتفی شود.

یک فدراسیون صلح لازم است تا صلح را میان دولتهای آزاد برقرار کند. نوعی پیمان عدم تجاوز متقابل و نوعی نظام امنیت دسته جمعی مایکل ماندلبوم: نظریه لیبرال تاریخ که در آن سه عنصر لیبرال یکدیگر را تقویت می کند:

○ صلح به عنوان مرجع روابط بین کشورها
○ دموکراسی به عنوان راه بهینه سازماندهی حیات سیاسی در درون آنها.
○ بازار آزاد به عنوان وسیله اصلی تولید ثروت.
فراملی گرایی: ورای روابط میان دولتها و میان کنشگران غیر از دولتها تاکید دارد. این روابط بر روابط بین دولتها نیز تاثیر دارد.

کتاب روابط فراملی و سیاست جهانی (نای و کیون) اولین اثر در مورد کنشگران غیر دولتی بود. تاکید بر این بود که دولتها کنترل خود را بر رویدادها کم و بیش از دست داده اند.

مسئله مهم چگونگی تاثیر این بازیگران غیر دولتی بر رفتار حکومتهاست؟ به نظر کیون و نای روابط فراملی در سطح عام حساسیت جوامع را نسبت به هم افزایش داده و از طریق در روابط میان حکومتها تاثیر می گذارد
ه تاثیر می تواند داشته باشد:

- تغییرات نگرشی: تعاملات میان افراد از کشورهای مختلف می تواند باعث تغییر در افکار نخبگان و غیر نخبگان شود
- پیشبرد کثرت گرایی ب. م: منظور پیوندهای میان گروههای ذی نفع ملی در ساختارهای فراملی است.
- ایجا وابستگی و وابستگی متقابل
- ایجاد ابزارهای جدید تاثیر گذاری
- ظهور کنش گران خود مختار یا شبه خودمختار.

در سیاست جهانی صرف شناختن دولتها نمی توان نظام بین الملل را فهمید و دست به پیشبینی زد.

می توان فرگوسن و منزبارخ را اصلی ترین ارایه دهندگان فراملی گرایی دانست. در نظر آنها ظهور هویت های جدید مورد توجه است. هویتهایی چون هویت دینی جایگزین هویت شهروند در عصر نظام بین الملل می شود. مرزهای سرزمینی اهمیت خود را از دست می دهند. وی مفهوم فضای سیاسی را جایگزین مفهوم سرزمین نمود.
تکیه بر نقش تجارت (تجارت ، ارتباطات ، وابستگی متقابل جهانی)
کانت: پیوندهای اقتصادی میان کشورها باعث همگرایی فزاینده می شود.

وابستگی ملتها باعث می شود که دیگر سود یکی به معنای زیان دیگری نباشد و سود و زیانها جنبه متقابل پیدا نمایند. (لئونارد وولف).

تجارت جهانی فی نفسه باعث صلح نمی شود بلکه در این شرایط هزینه جنگ افزایش می یابد. و در نتیجه از جنگ اجتناب می شود.

• نظریه های اقتصادی همگرایی (integration)

- همگرایی یعنی شرایطی که در آن کنشگران به اجتماع جدیدی برسند.
- اتحادیه گمرکی (همگرایی منطقه ای) : درون اتحادیه تجارت آزاد شکل می گیرد. یک تعرفه مشترک علیه دیگران اتخاذ می شود ، افراد عضو می توانند کالاهای ارزان تر بخرند (تجارت آفرینی trade creation) اما به دلیل موانع گمرکی در برابر سایرین نوعی تحریف تجارت (trade diversion) صورت می گیرد. (نمی توانند از کالاهای ارزان سایرین استفاده نمایند).
- باید محاسبه شود اثرات تجارت آفرینی بیشتر است یا تحریف تجارت.
- حداکثر رفاه با تجارت جهانی کاملاً آزاد محقق می شود.
- نظریه ارتباطات کارل دویچ : شاخصه همه اجتماعات میان اشخاص وجود چشمگیری از مبادلات است. جوهره مردم وجود ارتباطات است . یعنی توانایی انتقال پیام ، فهم آن و پیش بینی پذیری رفتاری به شکلی متقابل.
- اجتماع سیاسی : مجموعه ای از افراد یا گروهها مانند دولتها ، که تناسب متقابل رفتار آنها برای تصمیم گیری سیاسی پیوند آن را به وجود می آورد.
- اجتماع امنیتی: اجتماعات سیاسی که جنگ از میان آنها حذف شده است. مانند ناتو.
- دویچ به دو نوع اجتماع امنیتی اشاره دارد :
 - اجتماع امنیتی ادغام شده مانند آمریکا (amalgamated)
 - اجتماع امنیتی کثرت گرا مانند ناتو(pluralistic)
- مجموعه ای از شرایط لازم نه کافی برای شکل گیری اجتماع امنیتی یا همگرایی :
 - سازگاری متقابل ارزشهای اصلی مربوط به رفتار سیاسی
 - یک راه زندگی متمایز و جذاب
 - انتظار نیل به پیوندهای اقتصادی قویتر
 - افزایش چشمگیر در ظرفیتهای سیاسی و اداری در حداقل برخی از واحدهای شرکت کننده
 - رشد اقتصادی برتر حداقل برخی از واحدهای شرکت کننده
 - وجود نوعی پیوندهای ناگسستنی در ارتباطات اجتماعی در ورای مرزهای شرکت سرزمینهایی که قرار است همگرایی در آنها صورت بگیرد.
 - وسعت یافتن نخبگان سیاسی برای کل اجتماع بزرگتر

- تحرک نسبتاً بالای جغرافیایی و اجتماعی اشخاص
 - تعدد دامنه ارتباطات و مبادلات متقابل
 - بسامد بالای تغییر در نقشهای گروهها در میان واحدهای سیاسی
 - حدبالایی از پیش بینی پذیری متقابل رفتارها
- انتقاد به این نظریه :
- عامل و نتیجه مخدوش شده اند و نوعی همان گویی اتفاق افتاده است. (tautology)
 - مشخص نیست که اینها تنها عوامل باشند.
- نظریه وابستگی متقابل
- یکی از نظریه هایی است که ریشه در طرز تفکر بین المللی گرایانه یا انترناسیونالیستی دارد که بر مبنای آن امور دنیا به طور عینی در جهت جهانی شدن است و به شکل همکاری بین دولتها منعکس می شود ، جریانی مثبت و در راستای صلح و رفاه جهانی است.
 - این نظریه ریشه در همگرایی منطقه ای دارد.
 - تعریف : وابستگی متقابل به مفهوم نظامی است که در آن دولتها معمولاً در نردبان موقعیت بین الملل با هم بالا و پایین می روند. (روز کرانس و سایرین)
 - قدرت (کیون و نای) : توانایی یک بازیگر به انجام کاری که طرف مقابل در صورت عدم وجود قدرت آن را انجام نمی داد و با هزینه ای که از نظر بازیگر قابل قبول باشد.
 - حساسیت : درجه واکنش در یک چهارچوب سیاست گذاری
 - آسیب پذیری : قابلیت یک بازیگر در تحمل هزینه های تحمیلی از وقایع خارجی ، حتی پس از تغییر سیاست گذاری.
 - هزینه : در مقابل سود قرار می گیرد.
 - تقارن : وابستگی دوجانبه به طور مساوی و در حالت توازن است (روابط شمال-شمال) .
 - عدم تقارن : یک طرف به طرف دیگر کاملاً وابسته است (روابط شمال-جنوب) .
 - مهمترین انتقادات متوجه نارسایی مفاهیم وابستگی متقابل است.
 - وابستگی متقابل مانند موازنه قدرت به این علت اهمیت یافته که فاقد دقت است و می تواند مجموعه ای عظیمی از موضوعات را بپوشاند.
- نهادگرایی لیبرال و نولیبرال (تاکیر بر نقش نهادهای نظام بین الملل)

- این اصطلاح در پیوند با مفهوم رژیمهای بین المللی (**international regimes**) است و گاه این دو به یک معنا استفاده می شوند.
 - رژیمها به معنای قواعد و هنجارهایی اند که رفتار را در حوزه های خاص موضوعی فعالیت بین الملل تنظیم می کنند. سازمانهای بین المللی نیز بازوهای اداری رژیمها بین المللی اند.
- نهادگرایی لیبرال :

کارکرد گرایی : با نام دیوید میتزانی در پیوند است. کتاب نظام صلح کارآمد.

- نمی توان به صلح از طریق موافقت نامه امیدوار بود و باید در عمل به آن تحقق بخشید. راه آن فعالیت مشترک است.
- اقتصاد و سیاست را می توان از هم جدا نمود. آنچه به اقتصاد مربوط می شود در قسمت **low politic** است و امکان همکاری در آن هست.
- انتقاد : مشخص نیست که چگونه از حوزه اقتصاد به همکاری در حوزه سیاسی می رسد. و نیز جنبه هنجاری آن زیاد است.
- نوکارکردگرایی : ارنست هاس ؛ بعد هنجاری کارکرد گرایی را کنار گذاشته است.
- هدف نوکارکرد گرایی این بود که چرا و چگونه حکومتها حاکمیت خود را رها می کنند و در هم ممزوج می شوند و فنون جدید برای حل و فصل تعارضات میان کشورها تدبیر می گردد
- استدلال ها بر پایه وحدت اروپا استوار است.
- اقتصاد و سیاست کاملا از هم جدا نیستند
- نوکارکرد گرایی منفعت طلبی را مسلم می گیرد و برای مشخص کردن برداشتهای ذهنی کنشگران بر آن تکیه می کند.
- یکی از مفاهیم مهم مورد استفاده هاس سرایت یا سرریز است (**spill-over**)
- ابعاد مختلف حیات اقتصادی به هم مرتبط است و همکاری در بخشی همکاری در بخش دیگر را می طلبد. این را همگرایی بخشی **sector integration** گویند.
- این سرریزی در حوزه سیاست هم دیده می شود.
- این سرایت خودبه خود صورت نمی گیرد و گاهی عملا بسیار مشکل است و اینجا نهادهای فوق ملی نقش میانجی را ایفا می کنند و با تشویق طرفین به امتیاز دادن به هم در حوزه های مختلف به همگرایی کمک می کنند.
- انتقادات :

- عدم توجه کافی به اهمیت تداوم ملی گرایی، استقلال بخش سیاسی ، و تعامل میان محیط بین الملل و منطقه همگرا
- دهه ۱۹۶۰ افول همگرایی اروپا ، بحران این نظریه
- کارکرد گرایان در کل به نقش دولتها و رهبران و همچنین مسایل مربوط به قدرت به اندازه کافی توجه نکرده اند.
- برخلاف تصور و امید کارکردگرایان و نوکارکردگرایان این مسایل غیر سیاسی بوده اند که جنبه های سیاسی گرفته اند نه بالعکس.

نهادگرایی نولیبرال:

- رابرت کیون مهمترین نظریه پرداز این نظریه
- کیون این مفروضات واقع گرایی را می پذیرد:
 - نظام بین الملل آنارشیک است و اصل خودیاری بر آن حاکم است.
 - دولتها کنشگران اصلی در روابط بین الملل هستند
 - دولتها به شکل کنشگرانی یکپارچه و عقلانی و بر اساس تامین منافع ملی رفتار می کنند
 - برای دولتها توانمندی اهمیت دارد
 - میان ایجاد رژیمهای بین المللی و قدرت ارتباط وجود دارد (هژمونی آمریکا)
 - قدرت و وابستگی از هم مستقل نیستند و وابستگی متقابل نامتقارن نوعی از قدرت است.
- هدف کیون : نشان دهد همکاری قابل تداوم است و حتما بعد از افول هژمون به شکلی با ثبات ادامه پیدا می کند. هنگامی که به همکاری بعد از هژمون می اندیشیم باید به فکر نهادها بیفتیم.
- پایه های نظریه: کشورهای کنشگران ذره ای هستند که می کوشند دستاوردهای مطلق خود را به حداکثر برسانند و به دیگران کاری ندارند ، اما اگر منفعت را در همکاری با دیگران بدانند همکاری می کنند. بزرگترین مانع همکاری میان دولتهای عقلانی (به بیشتر شدن سود خود فکر می کنند) تقلب است (**cheating**) که نهادهای بین المللی می توانند براین مسئله فایق آیند.
- او تاکید واقع گرایان را بر تعیین کنندگی آنارشی بین المللی نمی پذیرد.
- ازدیدگاه نولیبرالها آنارشی به معنای هرج و مرج نیست و ترتیبات مبتنی بر همکاری در آن ممکن است.
- مهمترین تمایز نولیبرالها و نوواقع گرایان تاکید گروه نخست بر دستاوردهای مطلق (**absolute gains**) و تاکید دومی بر دستاوردهای نسبی (**relative gains**) است.

- کم توجهی نولیبرال ها به نقش انگاره ها و عوامل فرهنگی مورد انتقاد سازه انگاران است
- فمینیستها معتقدند که نولیبرالها به دلیل نگاه اثبات گرایانه نمی توانند موضوعاتی مهم مانند هویت و بحثهای جنسیتی را وارد بحث کنند. و از این نظر بخشی از جریان اصلی مردانه حاکم بر ر.ب است.

فصل دوم : واقع گرایی و تحولات آن

- جاذبه این نظریه به دلیل نزدیکی به عملکرد سیاستمداران عرصه بین الملل است.
- آنها وجود یک سنت دیرینه واقع گرایانه را بیانگر تداوم واقعیات سیاست میان ملتها می دانند.
- مایکل دوپیل بر آن است که می توان سه سنت واقع گرا را تشخیص داد :
 ۱. بنیادگرایی متأثر از ماکیاولی که بر اهمیت بلندپروازی های فردی تاکید دارد.(fundamentalism)
 ۲. ساختارگرایی که متأثر از اندیشه های هابز نظام بین الملل را مهم می دانند.(structuralism)
 ۳. تکوین گرایی متأثر از روسو که بر اهمیت عوامل سطح مانند سرشت و قدرت و روابط میان جامعه و دولت تاکید دارد.
- توسیدید ؛ تاریخ جنگهای پلوپونزی ؛ توجه به قدرت و یا عدالت به عنوان بنیان رفتار بین الملل ، توجه به موازنه قدرت نیز از وجود اشتراک او یا واقع گرایان است ، او از نمایندگان بدبینی اخلاقی در سیاست محسوب می شود.
- بلندآوازه ترین اندیشمند و سیاستمدار شرقی که نمودهایی از واقع گرایی را در افکار او می توان دید ، کاتیلیا است. او قدرت را به کانون اصلی چهارچوب نظری خود تبدیل کرد.
- در قرون وسطی برداشت بدبینانه از سرشت گناه آلود انسان در تفکر مسیحی یکی از پایه های اندیشه واقع گرایی را در خود می پروراند.
- سه رکن اساسی اندیشه ماکیاولی :
 ۱. تاریخ عبارت است از یک سلسله علت و معلولی که با تلاش فکری می توان جریان آن را تحلیل و درک کرد اما نمی توان آن را هدایت نمود
 ۲. نظریه عمل را به وجود نمی آورد بلکه عمل نظریه را می سازد.
 ۳. سیاست تابع اخلاق نیست بلکه به عکس است.
- هگل : مهم ترین وظیفه دولت حفظ خود است.

- هانریش فون تراپچکه ، مورخ آلمانی : در تفکر او ترکیبی از توجیه و تقریباً ستایش حاکمیت دولتها ، رقابت قدرتها و جنگ دیده می شود. سیاست قدرت از نظر او یک ارزش است.
- واقع گرایی نوین بر مبنای واقع گرایی سنتی صادره از اروپا به صورت واکنشی اساسی در قبال بحران نظام بین الملل و ضربه آن به بنیادهای فکری فلسفی آرمان گرایانه شکل گرفت.
- ای اچ کار : عالم باید واقعیت را قبول نماید و به تحلیل علل و پیامدهای آنها پردازد. نمی تواند رویدادها را تحت تاثیر قرار دهد و یا در آنها دگرگونی ایجاد نماید.
 - او می پذیرد که علم سیاست هرگز نمی تواند خود را کاملاً از آرمان پردازی رها کند و این امر طبیعی است.
- رینولد نیبور: عالم الهیات پروتستان ، پدر فکری واقع گرایان به اصطلاح لیبرال مانند مورگنتا و کنان می باشد.
 - در ذات انسان اراده معطوف به زندگی وجود دارد که به نظر او اراده معطوف به قدرت از آن ناشی می شود. >== با افزایش قدرت خود امنیت یابد.
 - سیاست بین الملل نیز روابط میان گروههای کوچک ، تلاش برای حفظ و کسب قدرت است.
 - او نیز امکان از بین رفتن تعارضات در سطح بین الملل را از طریق ایجاد حکومت جهانی نفی می کند.
- فردریک شومان :
 - حفظ خود هدف غایی هر دولت است
 - بنیان غیر قابل اجتناب رفتار بین دولتها عدم اعتماد است.
 - قدرت را در توان نظامی یا توان نبرد تلقی می کند.
 - ارزش اصول اخلاقی صرفاً تبلیغاتی یا در مواردی است که با قدرت ملی متقارن باشد
- آرنولد ولفرز:
 - خواهان تمرکز بر افراد انسانی می باشد زیرا رفتار دولتها نهایتاً به واکنش های روان شناختی آنها بستگی دارد.
 - دولتها را تنها بازیگران عرصه بین الملل نمی داند و بر کنش گران فروملی ، فراملی و فوق ملی در صحنه جهانی تاکید دارد.
 - او تاکید بر نقش فرد در روابط بین الملل می کند و معتقد است در شرایط مختلف هریک از کشورها تفاسیر مختلف از هدف و حفظ بقا ملی دارند.
- ریمون آرون
 - کتاب صلح و جنگ ۱۹۶۶

- در نظام بین الملل هدف اصلی هر واحد تضمین امنیت و حفظ بقا خود است.
- واحدهای سیاسی قدرت را فی نفسه طلب نمی کنند بلکه از آن به عنوان ابزاری برای نیل به هدف استفاده می کنند. مانند صلح و یا عظمت. یا تاثیر گذاری بر نظام بین الملل.
- برآن است که با همگنی دولتها ، شباهت یافتن رویه های حقوقی در داخل کشورها امکان ایجاد جامعه جهانی وجود دارد.
- جرج کنان:
- دولتها باید منافع ملی را به عنوان هادی سیاست خارجی در نظر بگیرند ، و باید منافع بلند مدت را در نظر بگیرند تا ثبات و نظم شکل بگیرد.
- هانس جی مورگنتا:
- کتاب سیاست میان ملتها ، مهم ترین کتاب در رهیافت نظری روابط بین الملل است.
- منظور از قدرت کنترل اذهان و اعمال سایر انسانهاست. قدرت سیاسی رابطه ای است روانی است میان کسانی که آن را اعمال می کنند و آنهایی که قدرت بر ایشان اعمال می شود. دستور ، تهدید یا کاریزمای یک فرد یا مقام ؛ این سه طریق ممکن است به شکل ترکیبی نیز عمل کند.
- قدرت و منافع ملی دو مفهوم کلیدی برای مورگنتا است.
- عناصر قدرت ملی : جغرافیا ، منابع طبیعی ، توان صنعتی ، آمادگی نظامی ، جمعیت ، منش ملی ، روحیه ملی ، کیفیت دیپلماسی و کیفیت حکومت.
- منافع ملی تنها در حالت انتزاعی است که محتوایش تعیین می شود و در عمل نمی توان به مفهومی از آن دست یافت. عملاً تعیین منافع ملی امری ذهنی و وابسته به برداشتهای فردی سیاستمداران و همچنین ناظران است.
- دولتها می توانند سیاست حفظ وضع موجود یا تغییر وضع موجود یا سیاست پرستیژ را که نمایش قدرت است در پیش گیرد. مورگنتا حق را به حافظان وضع موجود می دهد.
- برای او اخلاق در سیاست خارجی جایی ندارد.
- ایدئولوژی جایگاهی صرفاً ابزاری دارد
- ایدئولوژی و اخلاقیات پوششهایی هستند که واقعیت سیاست قدرت را پنهان می کنند
- اخلاق سیاسی با اخلاق فردی متفاوت است و در عرصه سیاسی معیار ارزیابی رفتار اخلاقی بر اساس "پیامد" است نه "نیت".

○ او بر سرشت آنارشیکی نظام بین الملل تاکید دارد و به تبع آن بر امکان همیشگی وقوع جنگ در آن تاکید دارد.

○ در طول تاریخ ۵ روش برای حفظ نظم و صلح بین الملل به وجود آمده است:

۱. موازنه قدرت

۲. حقوق بین الملل

۳. سازمانهای بین المللی

۴. حکومت جهانی

۵. دیپلماسی

○ اولی و آخری کارآمدترین ابزار معرفی کرده است.

○ نظام بین الملل با موازنه قدرت به ثبات و تعادل می رسد اما این ثبات شکننده

است زیرا:

۱. دولتها بر اساس حدسیات و برداشتهای خود از قدرت خود و دیگران عمل

می کنند و یک عدم قطعیت وجود دارد.

۲. تلاش برای موازنه قوا در شرایط عدم قطعیت به تلاش برای نیل به

حداکثر قدرت منجر می شود ==> هیچ گاه موازنه واقعا به وجود نمی آید.

۳. موازنه قدرت به تنهایی برای تثبیت نظام دولتها و حفظ استقلال اعضا

کارآمد نیست و نوعی اجماع اخلاقی نیز برای تحدید قدرت طلبی دولتها ضروری است.

○ وسایلی که دیپلماسی در اختیار دارد:

۱. اقناع

۲. مصالحه

۳. تهدید به کاربرد زور

هنر دیپلماسی عبارت است از تاکید مناسب و درست بر هریک از این ابزار در لحظه خاص

○ موفقیت دیپلماسی تابع این قواعد است:

۱. دیپلماسی باید عاری از روح جنگاوری باشد یعنی نباید تابع مبارزات

ایدئولوژیک شود

۲. اهداف سیاست خارجی باید بر مبنای منافع ملی تعریف شود و با قدرت از

آن حمایت شود

۳. دیپلماسی باید از نقطه نظر سایر دولتها به صحنه سیاسی بنگرد یعنی

حدود امنیت ملی طرف مقابل را نیز به رسمیت بشناسد.

۴. دولتها باید آماده مصالحه در موضوعاتی که برایشان حیاتی نیست باشند.

○ مصالحه ۵ شرط دارد:

۱. از حقوق بی ارزش به خاطر جوهره یک امتیاز واقعی صرف نظر کنید.
۲. هرگز خود را در موقعیتی قرار ندهید که عقب نشینی از آن بدون از دست دادن حیثیت یا قبول مخاطرات عظیم ناممکن باشد.
۳. هیچ گاه به متحد ضعیف خود اجازه ندهید برای شما تصمیم بگیرد.
۴. نیروهای مسلح ابزار سیاست خارجی اند نه ارباب آن
۵. حکومت رهبر افکار عمومی است نه برده آن.

مورگنتا این مدل را بازیگر خردمند می داند (rational actor)

- تنها راه رسیدن به صلح پایدار در ر.ب شکل گیری جامعه جهانی است که به شکل گیری دولت جهانی منجر خواهد شد. لازمه آن وجود جامعه اخلاقی و سیاسی جهانی قبل از تشکیل دولت جهانی است.
- اگر منافع ملی به طور مسالمت آمیز پیگیری شود این نتیجه حاصل می شود و دیپلماسی می تواند ابزاری در راه رسیدن به چنین شرایطی باشد.
- سازمانها و نهادها تنها تا جایی کارایی دارند که با منافع ملی دولتها سازگار باشند.

نوواقع گرایی:

یکی از حوزه های مورد توجه واقع گرایی جدید مسایل اقتصادی بین الملل است.
کنت والتز مهم ترین نماینده نوواقع گرایی.

کنت والتز:

- کتاب نظریه سیاست بین الملل ۱۹۷۹.
- سه تصویر از جنگ :
- ۱. ریشه جنگ را در سرشت جنگ طلب انسان یا انسانهایی جستجو می کند.
- ۲. ریشه جنگ را در دولتها یا ایدئولوژی خاصی تبیین می کند
- ۳. وقوع جنگ را بر مبنای خصوصیات آنارشیک نظام بین الملل تبیین می کند.
- والتز هر سه تصویر را برای توضیح جنگ لازم می داند. تصویر نخست را تقلیل گرایانه می داند.
- والتز بی تردید علم گراست و خود را ملزم به روش شناختی علمی می داند. تحقیق علمی را فعالیتی رها از ارزش و از نظر سیاسی بی طرف می داند.
- بر آن است که باید میان نظریه و قانون تفکیک قایل شد. قانون را می توان به آزمون تجربی کشید (مانند آب در صد درجه می جوشد) اما نظریه ها (بر خلاف برداشت استقراگرایان و اثبات گرایان) مجموعه ای از قوانین نیستند ، بلکه عباراتی اند که آن قوانین را تبیین می کنند.

- مدل نیز با نظریه متفاوت است ، در یک معنا باز نمود نظریه است و در معنایی دیگر تصویری ساده از واقعیت است.
- در نظریه سازی هم قیاس مهم است هم استقرا. اما همه اینها وقتی اهمیت دارد که یک فکر خلاق ظهور کند. (creative idea)
- معیار قضاوت در مورد نظریه ها صدق و کذب آنها نیست بلکه در مفید بودن آنها در تبیین یا پیش بینی است که وابسته به همان انگاره های خلاق است.
- سؤال : چرا دولتها به رغم تفاوتهایی که از نظر سیاسی ایدئولوژیک و ... دارند ، رفتار مشابهی در سیاست خارجی به نمایش می گذارند ؟
- ساختار در وهله اول با تعامل واحد ها شکل می گیرد اما بعد از شکل گرفتن رفتار دولتها را تعیین می کند.
- ساختار یک امر انتزاعی است ، قابل مشاهده نیست.
- ساختارهای سیاسی بر اساس سه مولفه تعریف می شوند:
- ۱. اصل سازمان دهنده (organizing principle)
- این اصل در جوامع داخلی سلسله مراتبی و در نظام بین الملل آنارشی است. فاقد اقتدار مرکزی است ، در نتیجه محیط بین الملل محیط خود یاری است (self-help)
- نظام زمانی تغییر می کند که در اصل سازمان دهنده تغییر ایجاد شود، یعنی مثلا ساختار آنارشیک جای خود را به سلسله مراتبی بدهد.
- ۲. تعیین کارکردهای اجرایی (functional differentiation)
- در نظام داخلی تفکیک کارکردها مشخص است و در تقسیم کار اجتماعی نمود پیدا می کند، اما در نظام بین الملل این تفکیک نیست ، چرا که دغدغه اصلی تامین امنیت پابرجاست ، جایی برای تفکیک کارکردها باقی نمی ماند.
- در نظام سلسله مراتبی تغییر در تعریف و تخصیص کارکردها به تغییر نظام منجر می شود اما در نظامهای آنارشیک به دلیل یکسان بودن کارکرد واحدها ، تغییر نمی تواند در این سطح صورت بگیرد.
- توزیع توانمندیها (distribution of capabilities)
- در نظام بین الملل توزیع توانمندیها در میان واحدها عامل تمایز آنهاست.
- به علت عدم تمایز کارکردها ، آنچه که اهمیت دارد توزیع توانمندیهاست که تغییر در آن می تواند به معنای تغییر در ساختار نظام باشد.
- فرایندهای غیر مستقیمی که ساختار با آن کار می کند یا سازوکاری که از طریق آن به رفتارهای خاصی منجر می شود دو وجهی است و از طریق جامعه پذیری (socialization) کنشگران و رقابت (competition) میان آنها عمل می کند.

- ساختار مستقل از خصوصیات واحدها و تعاملات میان آنها رفتار آنها را تعیین می کند. اما ساختار نمی تواند تفاوت های موجود در سیاست خارجی دولتها را تبیین کند.
- دولتها در همکاری به سود مطلق توجه ندارند و سود نسبی برایشان مهم است که اگر به زیانش باشد مانع از همکاری و تداوم آن خواهد شد. این حاصل آنارشی است.
- والتز در میان انواع توزیع قدرت ساختار دو قطبی را با ثبات تر می داند بر خلاف مورگنتا که نظام چند قطبی همراه با یک عامل ایجاد توازن (balancer) را با ثبات می داند.
- والتز موافق نیست که وابستگی متقابل در جهان امروز افزایش یافته (برخلاف نو لیبرال ها) حتی اگر افزایش یافته باشد، باعث افزایش همکاری نمی شود بلکه امکان دامنه تعارضات را در زمینه های مختلف افزایش می دهد.
- گیلپین: او را نماینده « واقع گرایی سیستمیک هژمونیک » می دانند. او هم به تحول در نظام توجه دارد هم به نقش سیاست در اقتصاد.
- سه نوع تغییر می تواند در نظام بین الملل ایجاد شود:
 - تغییر نظام (system change) به معنای دگرگونی عمده در ماهیت خود نظام که ناشی از دگرگونی در سرشت کارگزاران یا واحدهای تشکیل دهنده نظام است که می تواند دولت شهر، دولت ملی، امپراتوری و ... باشد.
 - تغییر سیستمیک یا دگرگونی درون نظام که به شکل تغییر در توزیع قدرت است.
 - تغییر در سرشت تعاملات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی - فرهنگی درون نظام.
- چگونگی تغییر در نظام بین الملل: کنش گرانی که بیش از همه از تغییر منتفع می شوند و قدرت کافی (در نتیجه تغییرات اقتصادی و فناورانه در طول زمان) به دست می آورند، که بتوانند چنین تغییری بدهند می کوشند نظام را به گونه ای که به نفعشان باشد تغییر دهند.
- در نتیجه این فرایند از یک سو پرستیژ، تقسیم سرزمین ها، تقسیم کار بین المللی و قواعد نظام تغییری اساسی نکرده و نفع قدرت های مسلط موجود است اما توزیع قدرت به شدت تغییر نموده است.
- اگر هیچ دولتی معتقد نباشد که تلاش برای تغییر نظام به نفع آن است، نظام بین الملل ثابت خواهد بود.
- معمولاً با جنگ است که تکلیف نظام جدید روشن می شود. (جنگ هژمونیک)
- توافق صلحی که متعاقب آن شکل می گیرد بنیانهای سرزمینی نظام را دوباره سامان می دهد.

- تاملید در اقتصاد بر دستاوردهای مطلق است و حاصل جمع صفر نیست ، اما
- درسیاست همیشه قدرت امری نسبی بوده یعنی بازی با حاصل جمع صفر.به همین دلیل است که دولتها درگیر بهبود یا حفظ وضع موجود اند دایما.
- درست است که دولتها تنها کنشگران نظام بین الملل نیستند اما مهم ترین آن هستند و تعامل میان منافع ملی آنهاست که کنش سایر بازیگران را تعیین می کند.
- آنچه روابط فراملی را ممکن می کند وجود قدرت هژمون است.
- کنش گران غیر دولتی نمی توانند تاثیر تعیین کننده ای و مستقیمی بر نظام بین الملل داشته باشند.
- آنچه در جهان مرکب از دولت-ملتهای متعارض می تواند موجودیت یک اقتصاد بین الملل به هم وابسته را توضیح دهد ، وجود قدرتی است که بتواند نظام را مدیریت کندو ثبات بخشد. (یا همان ثبات هژمونیک که کیندلبرگ مطرح نمود).
- استفن کراسنر:
- در واقع گرایی ساختاری کراسنر آنچه مورد توجه خاص است نهاد ها یا رژیمهای بین المللی اند.
- رژیم به معنای اصول ، هنجارها ، قواعد ، رویه های تصمیم گیری است که انتظار است کنش گران حول محور آنها در یک حوزه موضوعی خاص به هم نزدیک شوند.
- او اهمیت قدرت سیاسی برای خلق رژیمها را می پذیرد ، به نظر او امکان ندارد رژیمهای پایداری را ایجاد کرد مگر آنکه از حمایت دولتهای قویتر در درون نظام برخوردار باشد.
- برای او سازوکار اصلی مورد استفاده «ثبات هژمونیک» است
- دولت هژمون در سطح نمادین به الگوی قابل تقلید دیگران تبدیل می شود.
- دولت هژمون می تواند با عدم اعطای کمک و وارد شدن در رقابت در بازار کشورهای ثالث ، رقبای خود را تحت فشار قرار دهد.
- قدرت اقتصادی هژمون به آن اجازه می دهد که اعتماد لازم برای یک نظام پولی بین المللی با ثبات را فراهم آورد.
- اقتصاد باز بین الملل در شرایطی شکل می گیرد که یک دولت هژمون در حال صعود باشد.
- رژیمها حتی بعد از افول هژمونی توانند به حیات خود ادامه دهند.
- درجه ای از نابرابری میان توانمندیهای ملی و خصوصیات رژیم امکان پذیر است و موجب می شود رژیم از ثبات و پایایی برخوردار شود اما اگر این ناهماهنگی ها زیاد باشد احتمال گسست ناگهانی رژیم زیاد است.
- واقع گرایی نو کلاسیک

نو کلاسیک بر خلاف نو واقعگرایان تنها به عوامل سطح نظام توجه ندارند بلکه برآنند که برداشتهای ذهنی و ساختار داخلی دولتها نیز حایز اهمیت است. در عین حال که آنارشی را مهم می دانند بر بینش های واقع گرایی کلاسیک تاکید می کنند و به همین دلیل آنها را نوکلاسیک می نامند. نوکلاسیک ها را می توان بر اساس دسته بندی اسنایدر به دو دسته تهاجمی (offensive) و دفاعی (defensive) تقسیم نمود. واقع گرایی تهاجمی :

- آنارشی دولتها را وادار می سازد که قدرت (یا نفوذ نسبی) خود را به حداکثر برسانند. در مواردی که منافع آن بیش از هزینه های آن باشد.
- این شاخه بسیار به والتز شباهت دارند. اما در تحلیل خود بسیار به تاریخ بها می دهند و با توجه به تاکید بر غیر مستقیم و پیچیده بودن تاثیر قدرت نسبی بر سیاست خارجی راه خود را از نوع واقع گرایی جدا می کنند.
- فرید زکریا و جان مرشایمر را مهمترین نظریه پردازان تهاجمی دانسته اند.
- زکریا بر آن است که تاریخ نشان می دهد که دولتها در شرایطی که به شکل فزاینده ثروتمند می شوند ، به ایجاد ارتشهای بزرگ روی می آورند و به دنبال افزایش نفوذ بین المللی خود می روند.
- توانمندیهای نسبی تا حد زیادی به نیات دولتها شکل می دهد.
- دولتها در زمان هایی که نخبگان تصمیم گیر آنها تصور کنند توانمندیهای نسبی کشور بیشتر شده است ، به راهبردهای تهاجمی و با هدف پیشینه سازی نفوذ روی می آورند.

فصل سوم: مکتب انگلیسی

کسانی که در برداشت از روابط بین الملل آن را فراتر از نظام ب.م ، جامعه ای مرکب از دولتها می دانند و قایل به اهمیت اهداف ، قواعد ، نهادها و ارزش ها و هنجارهای مشترک آن اند . (نام دیگر نظریه جامعه ب.م ی). این مکتب ریشه در خرد گرایی دارد. در عین پذیرش ماهیت آنارشیستیک ر.ب بر اجتماعی بودن وجود اهداف و هنجارهای مشترک و همکاری میان دولتها تاکید دارد ، دگرگونی در ر.ب را ممکن اما دشوار می داند. اکید بر جامعه ب به جای نظام ب. جمعیه ب ی: گروهی از دولتها با آگاهی از برخی منافع مشترک و ارزشهای مشترک ، به یک جامعه شکل می دهند ، در روابط با یکدیگر خود را مقید به مجموعه ای مشترک از قواعد تصور کنند ، و در کارکرد نهادهای مشترک سهیم باشند.

تامکید دارند : جامعه ب امروز در اصل حاصل یک فرایند تاریخی است که با فرهنگ و هنجارهای خاص اروپاییان در دوران مدرن شکل گرفته و سپس در یک روند تاریخی نسبتاً بلند به کل جهان تعمیم یافته. برخلاف واقع گرایان که نظام ب را امری مفروض می گیرند. تاکید بر نقش فرهنگ، هنجارها، قواعد حاکی از سازه انگارانه بودن است. سیاست ب مستقل از فهم کنش گران که آن را می سازند، نیست. جامعه ب ساختاری غیر ارادی با یک نظام کارکردی مستقل از کنش گران نیست (بر خلاف نظام ب)، آنچه در جامعه ب می بینیم، اعم از هنجارها، نهادها، عرف ها، قواعد و ... هیچ یک ثابت و ایستا نیستند، بلکه برساخته هایی هستند که در طول زمان تغییر می کنند. به وجود آمده، متحل شده اند و بازهم متحول می شوند.

معمولاً مکتب انگلیسی را دولت محور می دانند، تاکید نویسندگانی چون بول یا وایت بر کنشگران دولتی است. اما در مواردی از جمله در آثار متاخر بول و وینسنت، می توان توجه آنها را به افراد انسانی به عنوان مرجع در ر.ب دید. (خصوصاً در بحث راجع به حقوق بشر). بول در کنار جامعه دولتها و نظم ب از نظم جهانی نیز سخن می گوید. او برآن است که در کنار دولت به عنوان یکی از اشکال گروه بندی میان انسانها می توان اشکال دیگری نیز داشت. واحدهای تشکیل دهنده نظم جهانی افراد انسانی اند. بول نسبت به جاذبه های جهان وطن انگارانه جامعه جهانی که اولویت برای آن عدالت نسبت به افراد انسانی باشد نه دولتها احساس همدلی داشت. مبانی معرفت شناختی

- در میان پیروان مکتب انگلیسی می توان گرایشهای کم و بیش متنوع معرفت شناختی را تشخیص داد
- در نگاه آنها تعهد نسبت به تحقیق رها از ارزش یا اتکا به روش جامعه شناختی تاکید می شود اما دوری از نگاه رفتارگرایانه به ر.ب نیز مورد توجه است.
- آنچه که مشخص است بدبینی کلی مکتب انگلیسی به مطالعه علمی کمی گرایانه یا روایت آمریکایی از علم گرایی در ر.ب است.
- نفی مشاهده مستقل از نظریه، تفسیرگرایی، نگاه تاریخی یا ایدئوگرافیک (تاکید بر جنبه منحصر به فرد پدیده های تاریخی) را می توان معرفت رهیافت معرفت شناختی این مکتب دانست.
- بول برآن است که داشتن یک چشم انداز نظری است که تعیین کننده چیزی است که ما می بینیم.
- او با اشاره به غربی بودن علم ر.ب تاکید می کند که این امکان وجود دارد که نگاه غربی مانع از توجه به وجود دیدگاه های غیر غربی شود.

- از نظر مکتب انگلیسی دولتها در جامعه ب توسط افرادی نمایندگی می شوند که نقش کارگزاری دارند ، پس باید بتوان اصول راهنمای رفتار آنها و معنایی را که برای کنشهای خود قایل اند ، شناخت. اما این کنشگران در خلا عمل نمی کنند ، بلکه در ساختار جامعه ب که شامل اصول و قواعد حقوقی است عمل می نمایند.
- بول در تعریف نظریه سیاست ب آن را در کنار گزاره های اثباتی تعریف کننده یا تبیین کننده ، شامل گزاره های هنجاری مبین ملاحظات اخلاقی یا حقوقی که فرض می شود در مورد سیاست ب به کار گرفته می شوند ، می داند.
- جدا کردن مسایل اخلاقی-هنجاری از ر.ب امکان پذیر نیست چون سرشت ر.ب این اجازه را نمی دهد.
- سه سنت فکری مورد توجه وایت بیانگر سه موضع اخلاقی نیز هست ، واقع گرایی به دنبال اخلاقی غیر کمال گرایانه است ، انقلابی گری به دنبال عدالتی جهانی شمول است ، و خردگرایی در پی ترکیب ملاحظه کاری و تکلیف اخلاقی.
- جامعه ب ی مبتنی بر اصول اخلاقی است و این اصول نزد شاخه کثرت گرای مکتب انگلیسی شامل نوعی اخلاق « کم مایه » (thin) و نزد شاخه همبستگی گرا شامل اخلاقیاتی « پرمایه » (thick) است.
- نگاه تاریخی به ر.ب وجه دیگر مکتب انگلیسی است.
- بول رفتار علمی را با هفت استدلال نفی می کند:
- ۱. رهیافت علمی با محدود کردن خود به آنچه به شکل منطقی و ریاضی اثبات شده باشد ، ابزارهای مفید برای درک موضوع ر.ب را از دست می دهد. بسیاری از مسایل ب ی جنبه اخلاقی یا فلسفی دارند که با این رهیافت نمی توان به پرسشهای اساسی در ر.ب پاسخ داد.
- ۲. اساسا در مواردی که طرفداران رهیافت علمی به موضوعات اساسی در ر.ب مانند جامعه ب ، جنگ و تعارض و ... می پردازند از روش علمی دور و به روش کلاسیک نزدیک می شوند.
- ۳. امیدی به انباشته شدن علم نیست ، این ناشی از خصوصیت حوزه ر.ب است که تعداد متغیرها غیر قابل کنترل است و امکان تجربه کنترل شده را نمی دهد.
- ۴. ایجاد مدل ها همراه با حذف متغیرهایی هستند که نمی توان آنها را کم اهمیت دانست.
- ۵. تاکید بر کمی کردن باعث ندیدن تفاوت میان پدیده ها است
- ۶. قوتهای رهیافت کلاسیک

۷. رهیافت علمی با گسستن از تاریخ و فلسفه از ابزار انتقاد خود محروم مانده است.

- بول به ترکیب علوم اجتماعی و علوم انسانی باور داشت یعنی دانشمند ر.ب از یک سو به دنبال کشف و تبیین مسایل ب باشد و از سوی دیگر ، باید به وجود بعد اخلاقی در همه قلمروهای کنش سیاسی توجه داشته باشد.
- مکتب انگلیسی در کل در بعد معرفت شناختی بیشتر نگاه تاریخی و تفسیری دارد. مکتب انگلیسی و جامعه بین المللی
- مکتب انگلیسی دو فرض واقع گرایی/نواقح گرایی را که نظام ب آنارشیست است و دولتها کنشگران مسلط (نه تنها کنشگران) را می پذیرند.
- منظور از آنارشی در نگاه افراد مختلف متفاوت است ، برخی هابزی اند یعنی آنارشی را به معنای فقدان نظم می دانند اما وایت به معنای فقدان حکومت نه فقدان نظم می داند.
- از نظر بول مسئله آنارشی و رابطه آن با نظم و امکان همکاری در میان کنشگران در نظام ب محوری ترین موضوعات در حیات ب و نظریه ر.ب است.
- به بیان وایت جامعه داخلی قلمرو «زندگی خوب» و یا به تعبیری «عدالت» است ، اما نظام ب قلمرو «بقا» است و در آن نمی توان از عدالت و اخلاق سخن گفت. یا انتظار شکل گیری نظم پایدار یا همکاری میان واحدهای حاکم به شکلی واقعی و مستمر داشت.
- می توان گفت برداشتهای مکتب انگلیسی از آنارشی در سه محور : رفتار کنشگران در آنارشی ، عامل تعدیل رفتار کنشگران و منطق آنارشی ؛ میانه ی برداشت واقع گرایان/نواقح گرایان و برداشت انقلابی/آرمان گرا است.
- بول : نظم عبارت است از وجود رابطه ای که درجه ای از الگومندی برخوردار است، یعنی روابط اجزا تصادفی نیست. و نیز باید بتوان مجموعه ای از ارزشها و اهداف را نیز در آن پیش برد. پس نظم امری اجتماعی است.
- نظام ب جامعه است : زیرا اهداف اولیه خود که عبارت اند از حفظ خود جامعه مرکب از دولتها ، حفظ حاکمیت اعضا و حفظ صلح را دنبال می کند.
- مکتب انگلیسی با تاکید بر وجود آنارشی و با جذب عنصر دیگری (جامعه ب ی) می کوشد همکاری را نیز توضیح بدهد.
- بول تاکید دارد که وجود جامعه منوط به وجود دولت در راس آن نیست.
- دولتها به رغم داشتن توانایی شکستن قواعد در اغلب موارد ، آنها را نمی شکنند و خود را مکلف به احترام به توافقات ب ی ، مستقل از ضمانتهای اجرایی و امکان مجازات

- می دانند ، دلیل این حس تکلیف «منافع دولتها» است، زیرا پیگیری هرگونه منافع منوط به دنبال کردن این منافع اولیه است.
- بداشت کثرت گرا ریشه در افکار اوپنهیم دارد و برداشت همبستگی گرا در افکار گرسیوس.
- کثرت گرا به برداشت واقع گرا نزدیک است و برداشت همبستگی گرا به برداشت آرمان گرا.
- بول نگاه لیبرال ها را در مورد تبدیل نظام ر.ب به یک نظم جهانی را عادلانه تر و صلح امیز تر می داند.
- بول سه دسته قواعد را تشخیص می دهد :
- ۱. قواعد مبین اصل هنجاری بنیادین یا قوام بخش سیاست جهانی یعنی حفظ دولتهای حاکم (constitutive)
- ۲. قواعد همزیستی مانند قواعد مربوط به تحدید خشونت
- ۳. مجموعه قواعد مربوط به تنظیم همکاری میان دولتها
- قواعد می تواند جنبه ابزاری داشته باشد اما نظام حاصل از آن به نفع همگان است.
- پیروان مکتب انگلیسی بر نقش نهادها ، هنجارها ، قواعد و در کل نهادها در نظام ب تاکید دارند.
- از نظر مکتب انگلیسی نهادهای ب ی دولتها را از نقش اصلی شان در اجرای کارکردهای سیاسی جامعه ب محروم نمی کند و به عنوان مرجع اقتدار مرکزی در نظام ب نیز عمل نمی کنند.
- نهادها دولتها را متوجه می کنند که از اهداف مشترک خود غافل نمانند.
- بول بر ۵ نوع نهاد که همه آنها در جامعه اروپایی شکل گرفته اند تاکید می کند:
 - ۱. موازنه قدرت
 - ۲. حقوق ب
 - ۳. دیپلماسی
 - ۴. جنگ
 - ۵. نظام مدیریتی قدرت های بزرگ
- نظر مکتب انگلیسی درباره تحول در نظام ب در میانه نظر بدبینانه واقع گرایی و خوش بینانه لیبرال ها قرار دارد.
- مکتب انگلیسی در عین توجه به امور جاری در ر.ب ، نگاه انتقادی خود را نسبت به آن حفظ می کند و نگاه مکتب انگلیسی به تغییر ناشی از همین نگاه انتقادی است.
- نگاه مکتب انگلیسی به تغییر در بسیاری از بحث ها جنبه هنجاری به خود می گیرد.
- بدیل هایی که بول برای جایگزینی نظام موجود دولتی می آورد :

۱. بقایای نظام دولتها بدون وجود عنصر جامعه جهانی
 ۲. بقایای دولتی بدون وجود نظام (یعنی کاهش تعاملات تا حدی که دولتها برهم تاثیر نداشته باشند)
 ۳. شکل گیری یک حکومت جهانی
 ۴. ظهور قرون وسطایی جدید (new medievalism)
 ۵. شکل گیری بدیل هایی که سابقه تاریخی ندارند.
- عواملی چون همگرایی منطقه ای ، تجزیه دولتها ، احیای خشونت های ب ی (توسط گروه های غیر دولتی)، وجود سازمانهای فراملی و وحدت فناورانه جهان می توانند نشانه هایی از قرون وسطایی جدید باشند.
 - بول امکان تحقق اشکال بدیل جامعه ب ی موجود را اندک می بیند.
 - بول : آنچه می تواند به پایداری نظم و موجودیت جامعه ب ی کمک کند ، اجماعی گسترده و فراتر از اجماع میان قدرتهای بزرگ ، توجه به تقاضاهای کشورهای جهان سوم ، و جهانی کردن فرهنگ ب ی از طریق گنجاندن عناصر غیر غربی در آن است.
 - بول : نظم ناعدلانه پایدار نیست ، و لازمه ی حفظ نظم وجود درجه ای از عدالت است . برای رسیدن به عدالت باید تلاش کرد
 - برای بول مهم این است که چگونه می توان به حفظ نظم ، تغییر عادلانه ایجاد کرد.
 - وینسنت (vincent) : برآن است که واقعیت وجودی جامعه ب ی در مقابل جنبه آرمانی آن ، ما را ناگزیر می سازد که در چارچوب آن به دنبال تحول باشیم و نه در ورای آن . این وضعیت تا زمانی که احساس تعلق به جامعه جهانی شکل نگرفته باقی خواهد ماند.

انتقادات :

- توجه صرف به بازیگران دولتی
- تاکید بر قدرت های بزرگ

فصل چهارم : نظریه نظام جهانی

- نظریه نظام جهانی با نام افرادی همچون والرشتاین ، سمیر امین ، آندره گونترفرانک ، و جیووانی اریقی در پیوند است.
- اکثر این نظریه پردازان کار خود را با انتقاد نسبت به نوسازی و توسعه آغاز نمودند.
- نظریه نظام جهانی را می توان گسترده ترین تلاش نظری متاثر از جامعه شناسی تاریخی در ر.ب دانست و والرشتاین را نیز مهم ترین نظریه پرداز آن.

- جایگاه جامعه‌شناسی تاریخی در ر.ب: جامعه‌شناسی تاریخی یک حوزه مطالعاتی بین رشته‌ای است که می‌توان آن را چالشی علیه تقسیم‌بندی مدرن میان رشته‌های مختلف مطالعات اجتماعی دانست.
- سنتا علوم اجتماعی و به طور خاص جامعه‌شناسی با تاکید بر روشهای علمی و تلاش برای کشف روابط پایدار میان پدیده‌های اجتماعی و صورت‌بندی آنها در میان قوانین عام و قابل‌تعمیم تعریف شده‌اند.
- تاریخ در مقابل، دانشی تعریف می‌شود که به دنبال توصیف و تشریح جزئیات پدیده‌های خاص و منحصر به فرد است، اساساً خود را در مقابل علوم اجتماعی عام‌گرا، به عنوان دانشی ایدئوگرافیک یا خاص‌گرا تعریف می‌کند.
- استقلال‌گرایان بر جدایی این دو تاکید دارند مانند مایکل اوکشات که معتقد است که تبیین تاریخی با تبیین علمی متفاوت است و نیابد این دو را در هم آمیخت.
- شباهت‌انگاریها، استقلال تاریخ را نمی‌پذیرند. کارل پاپر میان علوم اجتماعی و تاریخ تفاوتی نمی‌بیند.
- یکی از تلاشها برای پیوند میان این دو حوزه در قالب «جامعه‌شناسی تاریخی» نمود یافته، در واقع ترکیبی است مبتنی بر این فرض که هم تاریخ و هم جامعه‌شناسی در پی توصیف و تبیین اند و هر دو می‌دانند که رهایی از گزینشی بودن ناممکن است. جامعه‌شناسی تاریخی نوعی تحلیل جامعه‌شناختی است بر منابع و اطلاعات تاریخی اعم از اولیه و ثانویه.
- هابدن: جامعه‌شناسی تاریخی طیفی از سنت فیسفه و تاریخ است که به دنبال آشکار ساختن الگوها و ساختارها در تاریخ بشر بوده است.
- می‌توان گفت توجه جامعه‌شناسی تاریخی معطوف به زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری و تحول ساختارها، نهادها و فرایندهای اجتماعی است.
- ریشه‌های فکری و مبانی فرا نظری نظریه نظام جهانی
- ریشه‌های فکری نظریه نظام جهانی و اندیشه‌های والرش‌تاین را معمولاً در مارکسیسم، نظریه وابستگی و مکتب آنال فرانسه می‌دانند.
- والرش‌تاین شباهت‌های فراوانی با مارکس دارد اما در چگونگی تعریف سرمایه‌داری و نیز سطح تحلیل (نظام جهانی به جای دولتهای ملی) از مارکسیسم جدا می‌شود.
- والرش‌تاین مفهوم مرکز و پیرامون، توسعه ناموزون سرمایه‌داری، و رابطه مبادله نابرابر استثماری را از نظریه وابستگی می‌گیرد و در عین حال از یک سو از رابطه مرکز و پیرامون برای درک تحولات مرکز استفاده می‌کند و از سوی دیگر مفهوم شبه پیرامون را به طبقه بندی مفهومی نظریه وابستگی می‌افزاید. او راه‌گزینی از نظام سرمایه‌داری جهانی نمی‌بیند.

- والرشتاین در نگاه تاریخی خود متاثر از نویسندگان آنال است. مکتب تاریخ نگاری آنال در فرانسه که ماک بلوخ و لوسین فور پایه گذار آن بودند ، از نظر توجه به دوره های تاریخی طولانی ، مکتبی خاص و متفاوت تلقی می شوند.
 - تاکید آنال بر دوره های طولانی را والرشتاین حمله ای با تاریخ معطوف به رویداد و نیر تعمیمهای عمومیت بخش جامعه شناختی می داند.
 - توجه آنال به مناطق جغرافیایی به عنوان واحد تحلیل در تمایز والرشتاین میان مناطق مختلف از نظر اقتصاد جغرافیایی دیده می شود.
 - نگاه آنال به تاریخ تحولات در مناطق روستایی مورد توجه تاریخ نگاری والرشتاین نیز هست.
 - نهایتا اینکه والرشتاین بر داده های تاریخی آنال برای استدلال به شدت متکی بود.
 - در سطح معرفت شناختی ،الرشتاین از متقدان علم گرایی مدرن است. او رهیافت چند رشته ای را در پیش می گیرد.
 - برای نظریه پردازان نظام جهانی حیات اجتماعی یک کلیت است و در کلیت آن باید درک شود.
 - والرشتاین یک کل گراست و رهیافت نظام محور (systemic) را در کانون تحلیل خود قرار می دهد. در بعد هستی شناختی واحد مطالعاتی برای او نظام اجتماعی به عنوان یک تمامیت (totality) است. یعنی واحدهای خودکفایی که وابسته به خارج نیستند. می توانند به سه یا چهار شکل باشند:
۱. ریز نظام ها (mini-state) یا اقتصاد قبیله ای مبتنی بر عمل متقابل و تک فرهنگی
 ۲. امپراتوریهای چند فرهنگی و دارای نظام سیاسی
 ۳. اقتصادهای جهانی چند فرهنگی و فاقد نظام سیاسی
 ۴. حکومت جهانی سوسیالیستی به عنوان یک امکان بدیل.
- به نظر امین رهیافت نظام محور تمایز میان عوامل داخلی و خارجی را به امری نسبی تبدیل می کند ، زیار همه عوامل در سطح نظام جهانی به یک اعتبار داخلی اند.
 - والرشتاین در سطح و معرفت شناختی به وضوح امکان نیل به حقیقت به معنای جوهری و فرازمانی آن را در علوم اجتماعی رد می کند. وی بر آن است که مفاهیم مورد استفاده در علوم بازتابی از وضعیتهای خاص اجتماعی اند که ما در آنها زندگی می کنیم . ظهور و افول مفاهیم به این معناست که حقیقت آنها محدود به دوره زمانی خاصی است.
 - والرشتاین قایل به انگاره علم فاقد ارزش نیست.
 - به نظر والرشتاین نمی توان در مورد هیچ مجموعه خاصی از رویدادها بدون استفاده از مفاهیم عام حاصل از پدیده های تکراری سخن گفت و یا آن را تحلیل کرد. (و این یعنی

مبتنی بودن تاریخ بر علوم اجتماعی) و از سوی دیگر نمی توان تعمیم غیر تاریخی داشت
(ahistorical) (و این یعنی ابتدای علوم اجتماعی بر تاریخ)

- دیدگاه نظام جهانی یک دیدگاه دیالکتیک است ، منظور والرشتاین از این اصطلاح آن است که : « در هر نقطه از تحلیل این سؤال مطرح نمی شود که ساختار صوری و رسمی چیست ، بلکه پرسش این است که حفظ و یا تغییر ساختاری خاص در یک نقطه خاص از زمان چه پیامدهایی برای کل اجزا دارد» == «هم توجه به تغییر و ثبات و هم توجه به کل و اجزا.
- نظام سرمایه داری جهانی و شکل گیری آن
- نظام جهانی واحدی است که دارای تقسیم کار واحد اما نظامهای متعدد فرهنگی است .
- نظام جهانی که فاقد نظام سیاسی باشد به اقتصاد جهانی شکل می دهد.(والرشتاین).
- والرشتاین : نظام جهانی ، نظامی تاریخی است که منطقی واحد و مجموعه ای از قواعد بر آن حاکم است که اشخاص و گروه ها در درون آنها و از طریق آنها در تعقیب منافع خود و بر اساس ارزشهایشان با هم مبارزه می کنند.
- والرشتاین : تنها اقتصاد جهانی که در طول تاریخ نسبتا ثابت مانده اقتصاد جهانی مدرن است که در اروپای قرن ۱۶ شکل گرفت و به صورت سلطه تجارت آزاد بود.
- این نظام جایگزین فنودالیسم شد و به تدریج از اروپا به تمام جهان بسط یافت و جهان شمول شد.
- امین بر آن است که نظام های ماقبل سرمایه داری تحت سلطه سیاسی و ایدئولوژیک اند و سرمایه داری تحت سلطه اقتصاد است.
- گونتر فرانک سابقه این نظام را قدیمی تر و حدود ۵ هزار سال می داند.
- اصل هدایت گر این نظام انباشت سرمایه است.==>«خصوصیت مهم اقتصاد جهانی سرمایه داری : «تولید برای فروش در بازار با هدف تحقق حداکثر سود» است.تا زمانی که تولید بیشتر سود داشته باشد ، تولید مستمرا توسعه می یابد و راههای جدید برای تولید چیزهایی که حاشیه سود را گسترش می دهد ابداع می گردد.
- سازوکار اصلی برای تحقق انباشت مستمر سرمایه وجود زنجیره های کالایی (commoditychains) گسترده ای است که درورای مرزها گسترش پیدا کرده اند.
- این زنجیره ها شامل مجموعه ای عملیاتی اند که در نقاط وصل یا گره زنجیره معنا می یابند.معمولا در همه گره های طول یک زنجیره سود ایجاد می شود.هرقدر میزان انحصار در یک گره خاص بیشتر باشد سود بیشتر خواهد بود.
- برای والرشتاین سرمایه داری بر اساس بازار تعریف می شود نه بر اساس رابطه با ابزار تولید (یعنی آنچه مارکسیستها تاکید دارند).او می پذیرد که سرمایه داری نیروی کار را به کالا تبدیل می کند اما لزوما به شکل کارگر مزد بگیر نیست.

- آنچه در اقتصاد جهانی مهم است این است که تخصص تولیدی (تقسیم کار) در مناطق مختلف جغرافیایی شکل بگیرد.
- هسته اولیه سرمایه داری جهانی در اروپای غربی در سده شانزدهم است (تولیدات کشاورزی)، مبتنی بر مهارت بالاتر و نیروی کار مزد بگیر. اروپای شرقی و آمریکای شمالی به مناطق پیرامونی (*periphery*) آن تبدیل می شوند که در تولید و صدور محصولات تخصص می یابند ، اروپای مدیترانه ای نیروی صنعتی شبه پیرامون (*semi-periphery*) می یابد و که در آن تولیدات صنعتی پرهزینه و معاملات اعتباری صورت می گیرد.
- از خصوصیات این نظام : در مرکز کشورهایی با دولت قوی و در پیرامون دولتهایی ضعیف شکل می گیرند >==> تحمیل مبادله نابرابر از سوی قوی به ضعیف
- در نظام سرمایه داری تنها کارفرمایان نیستند که ارزش اضافی را به خود اختصاص می دهند ، بلکه دولتهای مرکز نیز ارزش اضافی کل نظام را به خود اختصاص می دهند.
- هر دولتی وقتی بخشی از تقسیم کار جهانی است ، جزیی از نظام جهانی است. بنابراین نه تنها برده داری جنوب آمریکا در قرن ۱۹ ، حتی بلوک کمونیستی نیز باعث نمی شد که آنها جزیی از نظام نباشند.
- ابزار نظام جهانی تابعی از وضعیت فناوری و به خصوص حمل و نقل و ارتباطات در درون محدوده های آن است و از آنجا که این پدیده مستمرا تغییر می کند ، مرزهای سیاسی سیال اند.
- والرشتاین به سه سازو کار برای ثبات نظام اشاره می کند :
 ۱. تمرکز نظامی در دست نیروهای مرکز
 ۲. وجود تعهدی ایدئولوژیک به نظام در تمامیت آن (کارکنان این نظام ، متفاوت با مبحث هژمونی گرامشی).
 ۳. وجود مناطق شبه پیرامون که مانع از دو قطبی شدن و پر تعارض شدن نظام میشود.
- اقتصاد جهانی بعد پویایی یازمانی خاص خود را داراست ، توجه والرشتاین به چرخه های بلند مدت یا امواج کندراتیف (*kondratieff*) که چهل یا پنجاه ساله اند و چرخه های بسیار بلند مدت «لجستیک» (حدودا سیصد ساله) است. در این چرخه ها بعد از هز انبساطی مرحله انقباضی پیش می آید. به تدریج تولید بر تقاضا پیشی می گیرد و بحران پیش می آید. با مبارزاتی که به بازتوزیع درآمد در درون نظام منجر می شود بحران پشت سر گذاشته می شود.

- تحولات چرخه ای به بازگشت به نقطه ی اول منجر نمی شود ، از به هم پیوستن نقاط انتهایی چرخه ها می توان روند خطی (*secular trends*) ترسیم کرد که وجه دیگر نظام جهانی است.
- روندهای چرخه : ۱- گسترش جغرافیایی ۲- کالاسازی ۳- ایجاد بازار کار و زمین ۴- مکانیزاسیون ۵- دیوانی سازی (بروکراسی)
- تضادهایی که در نظام وجود دارد ، سرانجام به نقطه ای می رسد که نظام نمی تواند مشکلات را حل کند و با بحران روبه رو می شود.
- جایگاه دولت در نظام جهانی
- دولت در نظام جهانی همانند مارکسیستها در ارتباط با اقتصاد توضیح داده می شود. دولت محصول اقتصاد جهانی است. (به معنی این نیست که ماشینهای دولت عروسک خیمه شب بازی در دست سرمایه داران بوده اند ، دولت مانند هر سازمانی از درجه ای از استقلال نسبت به آفریدگانش برخوردار است.
- دولتها و ماشینهای دولتی همواره تقویت شده اند ، حتی جنبشهای سیاسی که با دولت خاص و رژیمهای موجود مخالف بوده اند ، اما با خود دولت فی نفسه مخالفتی نداشته اند ، یعنی انقلاب های کبیر باعث تقویت ماشین دولت شده اند.
- والرشتاین مانند سازه انگاران و مکتب انگلیسی تاکید دارد که دولت -ملت با شناسایی سایر دولتهاست که موجودیت می یابد. و این روابط بین دولتها به عنوان نیرویی مهار کننده میان آنها عمل می کند و توانایی ماشینهای دولتی را حتی قوی ترین آنها را مهار می کند. جمع صلاحیت حقوقی خود دولت و شناسایی آنها توسط دیگران است که جوهره حاکمیت را تشکیل می دهد.)
- دولتها از نظر جایگاه در اقتصاد جهانی متفاوتند.
- نظام جهانی سرمایه داری باید هزینه تولید را برای انباشت سرمایه کاهش دهد و یک راه کار انتقال محل تولید به جایی است که هزینه تولید در آنجا کم است .نتیجه وجود جوامع مرکز و پیرامون است.
- برای درک پویایی های یک دولت باید آن را در جایگاهی که در نظام جهانی دارد قرار دهیم تا بفهمیم که چگونه نیروهای مختلف آن را تحت تاثیر قرار می دهند.
- در مرکز با توجه به ائتلاف نیروهایی که دولت را تشکیل می دهند دولت قوی و منسجم وجود دارد و برخوردار از پایگاهی قدرتمند است ، اما در پیرامون به خاطر اختلافی که میان منافع پشتیبانان دولت است ، دولت ضعیف است .
- به دلیل ضعف دولتهای پیرامون والرشتاین از مناطق پیرامونی صحبت می کند نه از دولت پیرامون.

- یک حادثه یا تصادف نقش اولیه دولت را تعیین می کند ، اما عملکرد بازار جهانی است که تفاوت ها را تشدید می کند ، آنها را نهادینه می کند و باعث می شود که نتوان این تفاوتها را در کوتاه مدت از میان برد.
 - وجود دولتهای شبه پیرامون برای کارکرد منظم و هموار اقتصاد جهانی ضرورت دارد. وجود این دولتها بیشتر از اینکه به دلایل اقتصادی باشد به دلایل سیاسی است ، زیرا باعث جلوگیری از خیزش های عمومی شده است. نظام جهانی اقتصاد بدون دولتهای شبه پیرامون می تواند کارکردی قابل قبول داشته باشد اما از لحاظ سیاسی ناپایدار خواهند بود ، زیرا شبه پیرامون در عین اینکه استثمار می شود استثمار نیز می کند.
 - طیف فعالیت های اقتصادی در مرکز بسیار است ، فعالیت در نقاط گره پرسود در کشورهای مرکز است ، سطح مهارت و دستمزد کارگران بالا است ، و فعالیتهای سرمایه بر در آنجا متمرکز است. در پیرامون عکس است و در شبه پیرامون بین ناپین این دو می باشد.
 - تقسیم بندی مرکز و پیرامون جغرافیایی نیست ، نسبی است.
 - مبادله نابرابر: سازو کاری است که تقسیم کار مرکز-پیرامون باز تولید می شود و مازاد پیرامون به مرکز منتقل می شود ، و استثمار شکل می گیرد.
 - نکته مورد تاکید والرشتاین این است که رابطه نابرابر به عنوان ویژگی پایدار نظام باقی می ماند.
- نظام بین دولتی
- برای والرشتاین پیوستگی متقابل میان تقسیم کار جهانی و نظام دولتی ب وجود دارد.
 - تنها نظام جهانی مدرن سرمایه داری است که به ساختار سیاسی مرکب از دولتهای دارای حاکمیت شکل داده ، تنها این نوع ساختار سیاسی است که می تواند تداوم بازار آزاد را حفظ کند ، سرمایه داری و نظام دولتی مدرن دو روی یک سکه اند.
 - هویتهای فرهنگ ملی ، در کنار ماشینهای قوی دولتی هم ، سازوکاری برای حمایت از نابرابری ها در درون نظام و هم توجیه ایدئولوژیک برای حفظ نابرابری ها است.
 - والرشتاین : نظام بین دولتی تاکنون سه دوره را پشت سر گذاشته :
۱. دوره ای که در آن دولتهای اروپای غربی شکل گرفتند (۱۴۵۰-۱۸۱۵) و با یکدیگر وارد مناسباتی شدند ، از اینجاست که می توان از ر.ب مدرن سخن گفت.
 ۲. در قرن نوزدهم شکل میگیرد و دولت گرایی جای خود را به ملی گرایی می دهد.
 ۳. (۱۹۱۴-۱۹۱۷) که جنبشهای ملی و ضد نظام ترکیب می شوند ، در این دوره هم جنبشهای سوسیالیستی به قدرت می رسند هم جنبشهای ملی ، اما عملا هر دو در درون نظام جذب میشوند و به بخشی از آن تبدیل می شوند.
- از نظر والرشتاین نظام دولتی سه بعد مهم دارد:
۱. امپریالیسم : سلطه دولتهای قوی بر مناطق ضعیف

۲. هژمونی : وضعیتی که در آن یک دولت در مرکز از باقی قوی تر است. قدرت هژمون هر کاری نمی تواند بکند ، و تنها مانع آن می شود که دیگران با اعمال خود قواعد را به شکل بنیادین تغییر دهند. هلند (نیمه سده هفدهم) ، بریتانیا (نیمه قرن نوزدهم) ، آمریکا (نیمه قرن بیستم) هژمون بوده اند. شرط هژمون بودن کارایی تولیدی ، تجاری و مالی است.

- هژمون برای ایجاد امتیاز بیشتر برای خود از قدرت دولت استفاده می کند یعنی سازوکاری غیر بازاری استفاده می کند.
- معمولاً هژمون پس از یک جنگ ظاهر می شوند.
- حفظ هژمون شرایطی دارد: دولت هژمون باید آزادی بازار جهانی را محدود کند تا به نفع آن عمل کند، مثلاً بستن بازار خودی به روی کالای خارجی ، تحمیل پول خود به عنوان ارز رایج در نظام . هژمون باید با ترکیبی از زور ، اقناع ، رشوه این کار را بکند
- این کارها هژمون را ضعیف می کند و به تدریج رقبای او قوی تر می شوند ، راه برای افول هژمون هموار می شود.
- افول هژمونی آمریکا از نیمه دهه ۱۹۶۰ و خصوصاً از دهه ۱۹۷۰ آغاز شده است.
- مبارزه طبقاتی : هم درون مرزها و هم میان آنها

فرهنگ جهانی

- نظام جهانی مدرن فرهنگ خاصی را شکل داده است. فرهنگ جهانی ، متناسب با بقای نظام جهانی حول محور همزیستی تناقض گونه ای میان عام گرایی (universalism) از یک سو و جلوه های خاص گرایی یعنی نژادپرستی (racism) و جنس گرایی (sexism) از سوی دیگر شکل می گیرد. اغلب این فرهنگ از نظر پنهان است اما بقیه نظام نمی توانند آن را انکار کنند.
- فرهنگ جهانی سه رکن دارد :
 ۱. راهبرد مبتنی بر عرصه سیاست اجماع که لیبرال ها میان دار آن بودند ، که از رادیکالیسم جلوگیری کند.
 ۲. بازسازی نظام معرفتی (knowledge system) به شکل جایگزین علم به جای فلسفه به عنوان سازمان دهنده معرفت.
 ۳. جذب طبقات بالقوه خطرناک که می توانستند به شکل جنبش های ضد سوسیالیستی یا ملی کرایانه ثبات نظام را مورد تهدید قرار دهند. لیبرال ها یک برنامه سیاسی اصلاح طلبانه در پیش گرفتند و توانستند اکثر جنبشهای ضد نظام را به مخالفان پارلمانی و گاه شریک حکومت خود بدل کنند.
- در عام گرایی مدرن نمی توان نابرابری را توصیه نمود لذا نژادگرایی و جنس گرایی به شکل دو خاص گرایی نهادینه شدند. سرمایه داری از ترکیب این عام گرایی و خاص گرایی

توانسته موازنه به نفع خود برقرار کند که از افراط و تفریط که می توانست به ضرر انباشت سرمایه باشد جلوگیری نماید.

- فرهنگ جهانی در ابعاد مختلف با بحران روبه رو شده است ، نژادپرستی و جنس گرایی از سوی جنبشهای مخالف آن مانند جنبش رنگین پوستان و فمینیسم و جنبش زنان با چالش جدی روبه رو شده است.

- از سوی دیگر بحران جهانی معرفتی شکل گرفته است ، تاکیدات جدید بر پیگیری رهیافتهای « چند رشته ای » ، « فرارشته ای » « درون رشته ای » و تکثر گرایی شناختی نشانه های این بحران است.

تحول در نظام جهانی

- پویاییهای درون نظام است که آن را به پایان عمر خود می رساند.

- کارکرد نظام جهانی تاکنون وابسته به سه پدیده بوده است :

۱. نظام نسبتا باثبات بین دولتی با چرخه های هژمونیک

۲. نظام تولید جهانی پرسود با چرخه های انحصار کندراتیف

۳. نظام اجتماعی دولتهای دارای حاکمیت و دولتهای لیبرال

- همه اینها با فرهنگ جهانی به هم پیوند خورده اند

- هفت روند خطی وجود دارد که استحکام این شبکه ها را متزلزل می کند :

۱. فریاند قطبی سازی توسعه سرمایه داری == > شکاف فزاینده رو به افزایش

۲. ارتش ذخیره بیکاران که وجود آن برای سرمایه داری حیاتی بوده جای خود را به

نیروی کار شهرنشین داده که بیکاری آن باعث مسایل سیاسی می شود.

۳. توهم توسعه لیبرال شکست خورده و واکنش ایدئولوژیک در برابر آن شکل گرفته

است.

۴. ثابت شده جنبشهای ضد نظام کلاسیک یعنی جنبشهای سوسیالیستی و ملی

گرایانه کاری از پیش نبده اند و نیروهای تعدیل کننده طبقات خطرناک از بین رفته اند.

۵. توقعاتی که دولت رفاه ایجاد کرده و عدم توانایی در تامین آنها ، باعث مشروعیت

زدایی از دولت شده است. تامین آنها بحران مالی به وجود می آورد، بحران مالی به

بحران سیاسی تبدیل می شود و حفظ نظام برای هژمون سخت می شود.

۶. بحران های زیست محیطی راه حل می طلبد و راه حل ها هزینه می خواهد == >

دولتها از هزینه رفاهی می کاهند == > بحران مشروعیت برای دولت به وجود می آید == >

دولتها ترجیح می دهند مشکلات زیست محیطی را جدی نگیرند.

۷. ایمان به علم جدید شدیداً متزلزل شده است.

- در گذشته والرشتاین امیدوار بود بعد از نظام جهانی سرمایه داری ، نظم سوسیالیستی عادلانه جایگزین شود ، اما در نوشته های متاخر خود پایان نظام جهانی سرمایه داری را نه خود و نه بد فی نفسه می داند ، بستگی به مورد جایگزین آن دارد.
- با اینکه او نگاه ساختارگرایانه ای دارد اما مانند بقیه در هنگام بحران و ضعف ساختار به کارگزار اهمیت می دهد. یعنی در دوران گذار جایی برای استفاده از فرصت باز می شود.
- یکی از عوامل تعیین کننده نظام آینده ، نقشی است که جنبشهای ضد نظام می توانند ایفا کنند. آنها می توانند در این مقطع گذار روند آتی تحولات را تا حدودی تحت تاثیر قرار دهند . والرشتاین تا آنجا پیش می رود که : «در واقع ما بدان خوانده شده ایم که آرمانشهر خود را بسازیم ، چیزی ساخته خواهد شد ، اگر ما در ساخته شدن آن مشارکت نداشته باشیم ، دیگران آن را برای ما تعیین می کنند.»
- جنبشهای ضد نظام در عین تعدد در بدبینی به راهبرد جنبشهای قدیمی (کسب قدرت دولت برای نیل به هدف) مشترک هستند. اما در مورد راهبرد جدید خود موضع روشنی ندارند.
- خود این جنبش ها دچار بحرانند ، زیرا نمی توانند توان خود را برای ایجاد تحولی عظیم در نظام جهانی جمع کنند، دلیل آن جذب بسیاری از اجزای ایدئولوژی نظام جهانی موجود است.
- اگر میان جنبشهای قدیم (کمونیستی ، سوسیالیستی ، آزادی بخش) و جنبشهای جدید (ضد بروکراتیک ، مردم سالارانه ، غرب ستیز) ائتلافی به شکل ایجاد خانواده ای از جنبشهای ضد نظام تحقق یابد ، و راهبرد کسب قدرت غیر از دولت در سطح جهانی در پیش گرفته شود ، امید به نیل به جهانی مردم سالارانه تر و برابر تر می تواند جامه ی عمل بپوشد.

فصل پنجم : نظریه انتقادی

- در دهه ۱۹۸۰ چشم انداز انتقادی در ر.ب مطرح شد.
- اصطلاح نظریه انتقادی حداقل در دو معنا استفاده می شود :
 ۱. به معنای طیف گسترده ای از دیدگاه های انتقادی در ر.ب که در مقابل جریان اصلی قرار می گیرد و شامل نظریه های مکتب فرانکفورت ، فمینیسم ، پسا ساختارگرایی و پسا تجددگرایی و گاه نظریه نظام جهانی و حتی سازه انگاران می شود.
 ۲. به معنای نظریه انتقادی خاص که مربوط به مکتب فرانکفورت است. (و گاه متاثر از گرامشی).
- نظریه انتقادی در دیدگاه های افرادی چون کاکس (که نظریه انتقادی را وارد ر.ب کرد) ، ریچارد اشلی و مارک هافمن ، در ر.ب تجلی یافت.

- برخی از مباحث نیز از آرا گرامشی و بحث‌های او در زمینه هژمونی ، بلوک تاریخی ، جامعه مدنی ، انقلاب انفعالی ، نقش روشنفکران و ... متاثر است که تجلی آن را می توان در نوشته های کاکس و استفن گیل و دیکران دید. (به ویژه در حوزه اقتصاد سیاسی)
- اندرو لینک لیتر نیز از نظر تلاش برای ایجاد نوعی پیوند میان مکتب انگلیسی و نظریه انتقادی و تاکیدی که بر ایجاد اجتماع جهانی گفتگو دارد در زمره نظریه پردازان انتقادی است. بحث‌های فرانظری.
- یکی از ویژگی های اصلی نظریه انتقادی ، درگیر شدن در مباحث بنیادین هستی شناختی و معرفت شناختی است که از این حیث مورد انتقاد جریان اصلی که انتظار دارد دغدغه اصلی ر.ب مسایل محتوایی باشد و نه فرانظری .این دغدغه فرانظری در مکتب فرانکفورت و آرای گرامشی نیز دیده می شود.
- به نظر گیل رهیافت گرامشی در مطالعات ب ی نقدی معرفت شناختی و هستی شناختی بر تجربه گرایی در اثبات گرایی است.
- رهیافت او در برابر ساختارگرایی انتزاعی قرار می گیرد زیرا واجد یک وجه انسان گرایانه (humanist) و یک وجه تاریخی است.
- تاریخی گرایی گرامشی بدین معناست که تغییر اجتماعی فرایندی انباشتی و بازفرجام است (open-ended)، یعنی انتهای آن مشخص نیست و «ضرورتی» برای رسیدن به یک وضعیت خاص نیست == «هرپدیده تاریخ مندی خاص خود را دارد یعنی وابسته به سیر تاریخی خود است . درعین حال نوعی ضرورت تاریخی وجود دارد که به معنای آن است که تعامل اجتماعی و دگرگونی سیاسی در درون چارچوب «محدودیت های ممکن» رخ می دهند ، اما این محدودیتها ثابت و تغییر ناپذیر نیستند ، و در درون دیالکتیک ساختار اجتماعی خاصی رخ می دهند == «کارگزاری انسانی می تواند ساختارها را تغییر دهد .ساختارها شامل : ابعاد بینادنی انگاره ها، ایدئولوژی ها و نظریه ها، نهادهای اجتماعی و ساختار اقتصادی -اجتماعی غالب و مجموعه ای از روابط قدرت است.
- تاکید گرامشی بر سوژگی انسان راهی برای اجتناب از ساختارگرایی غیر تاریخی و جبرگرایانه حاکم بر ر.ب است.
- از این منظر واقعیت اجتماعی به محدودیت های ساختاری منحصر نمی شود وشامل آگاهی نیز هست در نتیجه انگاره های نظری و فلسفی را نیز در بر میگیرد.
- خود انسان نیز از این منظر جوهری ثابت در نظر گرفته نمی شودو در فرایند بازسازی آگاهانه خود با جامعه و طبیعت ، فعالانه به خود نیز قوام می بخشد.
- نگاه به رابطه متقابل میان کار گزار و ساختار و ساخت اجتماعی واقعیت ، از وجوه بارز مباحث پیرامون گرامشی در ر.ب است.
- گرامشی نشان داد که «نظریه همیشه برای کسی و در راه هدفی است».

- گرامشی قایل به وجهی اخلاقی برای تحلیل نیز هست. او رها بودن از ارزش را برای شناخت نفی می کند.
- منتقدان گرامشی مباحث او را فاقد شفافیت می دانند برای همین تفاسیر متعدد و گاه متعارضی از نوشته های او می شود. و همچنین بحثهای او در مورد جوامع داخلی است و تغییر در سطح تحلیل در آن آشکار است.
- آنچه مهم است این است که تا چه حد مباحث هستی شناختی و معرفت شناختی و ابزارهای طرح واره های مفهومی حاصله گرامشی قادر به کمک به فهم متفاوت از ر.ب و تغییر آن اند.
- یکی از محورهای اصلی بحث مکتب فرانکفورت نیز نفی گرایش عام گرای علمی است و بسیاری از دعاوی علم گرایان را نمی پذیرند.
- تاکید هابرماس بر این است که سوژه شناسا ، سوژه ای اجتماعی (نه فرا اجتماعی و نه فرا تاریخی) و پویاست و شناخت نیز به شکلی اجتماعی قوام می یابد. هیچ شناسای رها از فرهنگ وجود ندارد و تجربه اجتماعی میانجی هر نوع شناختی است.
- از نظر انتقادی ، نظریه و نظریه پردازی فرایندی «بیناذهنی» است که مستلزم وجود اجماعی از محققان است. معیار آزمون این گونه دعاوی هنجارهای بیناذهنی اند که اجتماع آزاد و کنترل نشده ای از محققان آنها را پذیرفته اند.
- هابرماس بر آن است که در کل سه نوع علایق شناختی وجود دارد که به سه نوع شناخت متفاوت منجر می شود :
- ۱. علایق فنی (*technical*) که به علوم تجربی یا اثبات گرایانه شکل میدهد و دغدغه اصلی آن «کنترل» است.
- ۲. علایق عملی (*practical*) یا تفاهمی و ارتباطی
- (*communicative*) که به دانش تاویلی یا هرمنوتیک منتهی می شود و دغدغه اصلی آن فهم است.
- ۳. علایق رهایی بخش (*emancipatory*) که بنیان شناخت انتقادی است و دغدغه اصلی آن ایجاد دگرگونی و نهایتا نیل به رهایی است.
- هابرماس نوع اول شناخت را رد نمی کند بلکه به تمایلات انصار طلبانه آن در شکل دادن به کل شناخت انسانی مخالف است. بسته به اهداف خاص ، هریک از این شناختها معتبرند و نباید کی بقیه را نامشروع و نادرست بدانند.
- نظریه انتقادی به لزوم تغییر بنیادین جامعه باور دارد و بی طرفی ارزشی و غیر هنجاری بودن نظریه اجتماعی را نفی می کند.
- کاکس نظریه پردازی در ر.ب را دو دسته می کند :

۱. حلال مشکلات (problem solving) (معادل نظریه سنتی هورکهایمر) :
 نظم موجود را می پذیرد و تنها در پی حل مشکلات خاص درون آن است.
۲. نظریه انتقادی (در پی تغییر وضع موجود)
 اشلی : سه نوع واقع گرایی را می توان در ر.ب تشخیص داد :
 ۱. واقع گرایی فنی که نمود آن در نواقح گرایی علم گرا، ساختاری و فایده انگارانه و التز است.
 ۲. واقع گرایی تفسیر گرای هانش مورگنتا؛ با تاکید بر فهم رویه های جاری در ر.ب از منظر کنش گران ، که نشانگر علایق عملی در شناخت است.
 ۳. واقع گرایی انتقادی جان هرترز که در عین تاکید بر ابتدای ر.ب بر قدرت و اهمیت منافع ، امنیت و ... در آن ، در پی ایجاد تغییر در آن است.
- نظریه پردازان انتقادی به تاریخی بودن و زمینه مند بودن شناخت و جنبه هنجاری در نظریه پردازی توجه دارند.
- تحلیل گر انتقادی در وهله اول نسبت به زمان و مکان تاریخی خود ، آگاه است و در مرحله بعد می کوشد ، پویسهای تاریخی را دریابد که موجد شرایطی بودند که سئوالات خاصی را برای او مطرح می سازد.
- نظریه پردازان انتقادی اگر چه حصار بندی رشته را نفی می کنند اما کمتر به نقشی که سایر فرهنگ ها می توانند در کثرت گرایی معرفتی در ر.ب ایفا کنند توجه مستقیم داشتند.
- کاکس با تعریف تمدن به عنوان «تناسب یا تناظری میان شرایط مادی موجود و معنای بیناذهنی» و تاکید بر جنبه بیناذهنی آن ، بر آن است که نشان دهد «چشم اندازهای متعددی نسبت به جهان ، فهمهای متفاوتی در مورد سرشت جهان ، و برداشتهای متفاوتی در مورد واقعیت وجود دارد»==> «تمدن های مختلف واقعیت های مختلفی دارند و این واقعیتها هستند که مستمرا در طول تاریخ متحول می شوند.
- **Diachronic** یا «در زمانی» به معنی دیدگاه تاریخی و در طول زمان نسبت به پدیده هاست و در نتیجه به تحول و پویایی پدیده ها در طول زمان توجه دارد ، در مقابل **synchronic** یا «هم زمان» قرار دارد که مانند برداشتن عکس در یک لحظه ، واقعیت را ایستا می کند و روابط میان پدیده های مختلف را در آن لحظه مورد بررسی قرار می دهد.
- کاکس : نظریه انتقادی چشم اندازی در زمانی را در برمیگیرد. چشم اندازی تاریخی که نظریه جامعه شناختی الهام بخش آن است.
- در نظریه انتقادی هستی شناسی بر معرفت شناسی اولویت دارد. به بیان واکر درست است که معرفت شناسی اهمیت زیادی دارد اما مسایل مربوط به اینکه ما چگونه می دانیم که چیزی را می دانیم ، وابسته به این است که فرض می کنیم چه چیزی را تلاش می کنیم تا بدانیم.

- واقعیت اجتماعی امری زمان مند است نه همیشگی و این به معنای آن است که نمی توان انتظار داشت در حوزه اجتماعی مانند حوزه حیات فیزیک بتوان به قوانین جهان شمول رسید.
- این به معنی نسبی انگاری نیست . به بیان مایکل هوفمن ، برخلاف موضع ضد شالوده انگارانه پسا تجددگرایان (*anti-foundationalism*) پیروان مکتب انتقادی قایل به نوعی «شالوده انگاری حداقل» هستند. یعنی سرشت مشروط و موقت کل شناخت و رابطه میان قدرت و شناخت را تشخیص می دهند ، اما به معیاری مبتنی بر اجماع ، برای تمایز میان دعاوی شناختی و تفاسیر موجه و ناموجه از حیات اجتماعی و اصول اخلاقی ، قایل اند.
- گفتگو متفاوت به ویژه در سطح بین فرهنگی می تواند به عنوان ابزاری برای شکل دادن به فهمهای جدید از سیاست جهانی منجر می شود.
نقد نظریه های ر.ب
- نظریه پردازان انتقادی در ر.ب نظریه های اثبات گرایانه را مورد نقد قرار می دهند و آن ها را محافظه کارانه می دانند که امکانات تغییر در حیات اجتماعی در کل و ر.ب به طور خاص را درک نمی کنند.
- نظریه ر.ب در جریان اصلی (واقع گرا ، لیبرال ، رفتارگراها و ... در کل خردگراها) با اینکه نابرابری و بی عدالتی را درک می کنند ، اما به دلیل اینکه علم را از رازش جدا می دانند ، وظیفه خود را تغییر نمی دانند و بر آن اند که باید با این نظام کارکرد نه علیه آن.
- واقع گرایی و به ویژه نوواقع گرایی والتز ، مورد انتقاد نویسندگان انتقادی بوده است.
- از نظر کاکس ، واقع گرایی یک ایدئولوژی محافظه کارانه است. به نظر اشلی نیز واقع گرایی یک ایدئولوژی است که « یک پروژه تمامیت گرا و دارای ابعاد جهانی را پیش بینی می کند ، به آن مشروعیت می بخشد و به آن جهت می دهد.»
- یکی از مشکلات موجود در نوواقع گرایی ، دولت محوری در عین نداشتن نظریه ای درباره دولت است. هویت دولت مفروض دانسته می شود و فرض میشود هویتی یک پارچه دارد. نوواقع گرایی ساختار جهانی را به موازنه قدرت تقلیل میدهد.
- نوواقع گرایی به دلیل وجه جبرگرایانه آن و ندیدن امکان تحول و ندیده گرفتن نقش کارگزاری انسان مورد انتقاد قرار می گیرد. این دیدگاه عمل را محصول ساختار می داند و شکل دهنده و قوام بخش آن.
- نظریه پردازان انتقادی کمتر به نولیبرال ها پرداخته اند . کاکس ، رابرت کیون را در کنار والتز از واقع گرایان می داند.
- هافمن بر آن است که می توان یک رهیافت فنی در کثرت گرایی دید که نمود های آن را می توان در نظریه وابستگی متقابل و نظریه رژیمها دید.
- دیدگاه های والرشتاین به نظریه انتقادی نزدیک تر است. اما در نگاه ساختارگرایانه والرشتاین توجه به عمل و کارگزاری انسان دیده نمی شود.

توضیح بدیل از ر.ب

- تحلیلگران انتقادی بر آن اند که تاریخی بودن وضعیت موجود را نشان دهند و از آن طبیعت زدایی و شیئیت زدایی نمایند. و نیز پیامدهای ناعادلانه آن را مورد تاکید قرار دهند.
 - هستی شناسی نظریه انتقادی (به معنی تعیین موضوعات اصلی و کانون مطالعه) همه عواملی را که به تغییر و تنوع کمک می کند را در بر میگیرد.
 - به بیان لینکلتر ، در مقابل نواقح گرایبی که قایل به استقلال حوزه مطالعاتی ر.ب هستند ، کاکس بر مادیگری تاریخی تاکید دارد که نگاهی کل گرایانه به واقعیت دارد.
 - مارک روپرت : با تکیه بر هستی شناسی تاریخی گرامشی (و مارکس) می توان نظام دولتهای حاکم و اقتصاد جهانی سرمایه داری را به شکلی غیر تقلیل گرایانه درک کرد. از این منظر باید توجه داشت که جدایی دولت و جامعه ، امر عمومی و خصوصی ، ابعاد سیاسی و اقتصادی ، اجزای تفکیک ناپذیر واقعیت تاریخی سرمایه داری اند.
 - توجه کاکس معطوف به ساختارهای تاریخی است ، یعنی چارچوب کنش (*frame of action*) یا صورتبندی خاص نیروهای اجتماعی که افراد و گروه ها ممکن است تحت فشار آن حرکت کنند یا در برابر آن مقاومت کنند ، اما نمی توانند آن را نادیده بگیرند.
 - در هر ساختار سه مقوله با هم در تعامل اند : که لزوما رابطه ی جبرگرایانه یکجانبه ای میان آنها وجود ندارد.
۱. توانمندیهای مادی : می تواند جنبه مولد (زیر ساختها ، تولیدات مصرفی و ..) و جنبه مخرب (تسلیحات) داشته باشد.
 ۲. انگاره ها : بر دو نوع اند : مبانی بیناذهنی و تصاویر جمعی از نظم اجتماعی که گروه های مختلف مردم آنها را دارند. برخورد میان این تصاویر شاهدهی است بر امکان وجود راههای بدیل تحولات
 ۳. نهادها : بازتاب روابط قدرت مسلط اند و تصاویر متناسب با این روابط را تشویق می کنند . نهادها به کاهش استفاده از زور از سوی هژمون کمک می کنند و تکیه گاه راهبردی آن هستند.
- روش ساختاری کاکس مبتنی بر یک «الگوی دیالکتیکی رادیکال» است که در آن ساختار به شکل تاریخی تعریف می شود.
 - ساختار تاریخی در سه سطح مورد توجه است : ۱- سازماندهی تولید ۲- اشکال دولت ۳- نظمیهای جهانی ؛ و به رابطه ی متقابل میان سطوح نیز توجه می شود.
 - یکی از نکات مورد توجه نظریه انتقادی «هژمونی ب ی» است . معنای آن : قدرت طبقات مسلط صرفا از اجبار نیست بلکه مبتنی بر رضایت نیز هست . زیرا آنها قادر شده اند که مجموعه انگاره هایی که مورد نیاز نظم اجتماعی که تامین کننده منافع خاص است ، به امری

عام و مورد قبول همگان تبدیل کنند. پس سلطه هژمونیک هم بعد فرهنگی دارد و هم بعد ایدئولوژیک.

- به نظر کاکس هژمونی ب ی ریشه در هژمونی داخلی دارد.
- هژمونی صرفاً نظم میان دولتها نیست ، بلکه درون اقتصاد جهانی است و نوعی ساختار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی می باشد.
- هژمونی محصول رهبری تلقی می شود ، در نتیجه پیامد اعمال انسانی فردی و جمعی است و می توان آن را به چالش کشید و نباید آن را به منابع مادی تقلیل داد.
- کاکس ثبات هژمونی را مبتنی بر تناسب در شاکله ای مرکب از قدرت مادی ، تصویر جمعی غالب از نظم جهانی (شامل هنجارهای ب ی) و مجموعه ای از نهادهای اداره نظم میداند. (بر ابعاد نمادین و نهادین هژمونی تاکید می کند).
- تاریخ شاهد افول و صعود هژمونی هاست ، زیرا سه بعد هژمونی ، گاه در ترکیب با یکدیگر هستند و گاه جدا از هم.
- از دیدگاه کاکس نهادهای ب ی قواعد تسهیل بسط نظام جهانی هژمونیک هستند. این دولت هژمون است که به قواعد و نهادهای ب ی شکل می دهد.
- یکی دیگر از نکات مورد توجه نظریه پردازان انتقادی این است که دریابد چگونه دولت ها به عنوان قانون اصلی وفاداری ، شکل گرفته اند و چقدر امکان تحول در آنها هست.
- کاکس : نظریه انتقادی بر خلاف نظریه حلال مشکلات ، نهادها در روابط قدرت و روابط اجتماعی را مسلم نمی گیرد ، بلکه با توجه به چشمه های آنها و ایا اینکه در فرایند تغییر اند و اگر هستند ، چگونه ، آنها را زیر سؤال می برد.
- کاکس هدف اصلی مطالعات ب ی را زمینه سازی برای یک جهان متنوع کثرت گرا در سازمان دهی اجتماعی و هنجارهای اخلاقی میداند . لذا بر مطالعه بر تمدن ها تاکید دارد.
- فهم تمدن ها انسان ها را قادر می کند که دریابند که مردمی که تاریخ فهم متعارف آنها را به گونه ای متفاوتی شکل داده است ، چگونه رویدادها را به اشکال متفاوتی تصویر و تفسیر می کنند.
- حوزه مورد توجه دیگر «جامعه مدنی» است. جامعه مدنی شامل «فضای سیاسی و نهادهای جمعی» است که در درون آنها هویت شکل می گیرد و من تبدیل به ما می شود.
- از مسایلی که اخیراً مورد توجه نظریه پردازان انتقادی قرار گرفته موضوع محیط زیست یا به اصطلاح سپهر زیستی ، یعنی کره زمین است.
- بحث دیگر مورد توجه آنها جهانی شدن است.
- جهانی شدن فرایندی چند بعدی است و شامل « انگاره ها ، تصاویر ، نمادها ، موسیقی ، مد و مجموعه ای متنوع از سلیقه ها و بازنماییهای اجتماعی » است. اما در وضعیت موجود آن به نظامی اقتصادی شیئیت می بخشد. که تحت سلطه نهادها و شرکت ها است.

- جهانی شدن پدیده ای اجتناب ناپذیر نیست.
- امکانات تحول در ر.ب
- بازگشت به اخلاق هنجاری در ر.ب از خصوصیات اصلی نظریه انتقادی محسوب می شود.
- باید توجه داشت با نفی شالوده انگاری و برداشت واحد و تغییر ناپذیر از سرشت انسانی ، تاکید بر جایگاه فرهنگی افراد و اینکه منافع و اهداف آنها به شکل اجتماعی تعریف می شوند ، و همچنین توجه به رابطه میان اخلاق و قدرت ، این مسئله برای نظریه پردازان انتقادی اهمیت می یابد که در جهانی که از نظر ارزشی متکثر است ، چگونه می توان به تغییر وضع موجود امید داشت و پس از آن چگونه می توان در جهت جایگزین ساختن نظمی نوین ، با اصول اخلاقی عام و مورد قبول همگان دست یافت.
- به نظر پیروان مکتب انتقادی ، مانع اصلی در جهت شکل گیری اجتماع جهانی ، ساختار دولتی مبتنی بر حاکمیت است که با برداشتی خاص از خود و بیگانه ، درونی و بیرونی ، گره خورده است. اما این چیز ثابتی نیست و می توان آن را به برداشتی وسیع تر از اجتماع در مقیاس جهانی تبدیل کرد.
- نظریه انتقادی خواهان ساختارهای سیاسی جدیدی است که به منافع «بیرونیها» بیشتر توجه داشته باشد.
- گفتگو از نکات مورد توجه مکتب انتقادی است و به طور خاص هابرماس .
- او سپهر عمومی را عرصه ای می داند که در آن مناظره عمومی در مورد موضوعات مختلف مورد توجه عمومی شکل می گیرد. در این سپهر تلاش می شود اقتدار سیاسی به اقتدار عقلانی تبدیل شود. اینها بنیان یک دموکراسی راستین را تشکیل می دهند. «انگاره گفتگو در سطح جهانی را می توان پیشنهادی برای شکل دادن به چنین حوزه ای در قلمرو ب ی دانست.
- در نظریه «کنش ارتباطی» هابرماس انگاره گفتمان ، مناظره و گفتگوی فارغ از هر گونه سلطه یا آسیب شناسی زبانی را مطرح می کند، که معطوف به فهم و اجماع بیناذهنی به عنوان بهترین رویه در سپهر عمومی است. او این وضعیت را «وضعیت کلامی آرمانی» می نامد. «وضعیتی که در آن اختلافات و تعارضات به شکلی عقلانی از طریق شیوه ارتباطی حل و فصل می شود.
- مشکل اینجاست که در عرصه ی ب ی ما از وضعیت کلامی آرمانی بسیار دوریم.
- بخش اعظم سازمان های غیر دولتی فعال در جهان مربوط به کشورهای صنعتی پیشرفته اند و همچنین منابعی که در اختیار آنهاست بسیار فراتر از منابعی است که در اختیار همتایان آنها در کشورهای جهان سوم است. «تنها نیروی استدلال نیست که برنده می شود ، بلکه داشتن منابع مختلف مادی و غیر مادی و حتی زبانی -خطابی می تواند در گفتگو نیز باعث سلطه طرف قدرتمند شود.

- قدرت به دو نحو بر استدلال تاثیر می گذارد:
- ۱. تعریف می کند که چه کسی دسترسی مشروع به گفتمان دارد.
- ۲. اساسا استدلال خوب چیست ، یعنی بر اینکه چه کسی چه چیزی را در چه زمانی بگوید تاثیر می گذارد.
- در برابر این نقد ، ریس می گوید : لازمه وضعیت کلامی آرمانی لزوما وجود طرفهای برابر نیست ، بلکه یک گزاره مبتنی بر برهان خلف است .مسئله این نیست که در گفتگو رابطه قدرت نباشد بلکه این است که برآیند گفتمان تغییر نکند.
- «اخلاق ارتباطی» پوشش دهنده تکلیف متقابل در خلق وضعیت کلامی آرمانی است.
- شرط کنش ارتباطی معنادار وجود نوعی زمینه مشترک فرهنگی است ، از آنجا که ما زیست جهانی مشترک داریم می توان برای شروع بر آن تکیه کرد و با نهادسازی بیشتر می توان زمینه گسترش این زیست جهانی را فراهم کرد.
- کاکس معتقد است که می توان فهمید که چه نیروها یا اشکالی از دولت در درون ساختار تاریخی خاص شکل می گیرد که به نیروی مخالف عمل می کند. ب ی شدن تولید است که زمینه را برای شکل گیری این نیروها فراهم می کند. کارگران جوامع پیرامونی و دولتهای پیرامونی می توانند نیروهای مخالف اصلی را شکل بدهند.
- گرامشی تحول فراگیر واقعیت اجتماعی را از طریق خلق «فرهنگ متقابل» می بیند . یعنی در جهانی بینی بدیل شکل جدیدی از سازماندهی سیاسی که در رویه های مشارکتی و اجماعی آن ، جهان بینی مذکور تحقق عینی یابد.
- کاکس در سطح ب ی به جنبشهای اجتماعی اشاره دارد که می توانند نظم موجود را به چالش بکشانند.==>«نیروهای ضد هژمونیک که برای این کار لازم است که به شکل مجموعه ای از ارزشها ، مفاهیم و ملاحظات بدیل شکل گیرد»==> شکل گیری بلوک جدید تاریخی حول مجموعه ای از انگاره های هژمونیک که نوعی انسجام و سمت گیری راهبردی به عناصر تشکیل دهنده آن میدهد.==>«لازمه اش «مبارزه ای آگاهانه و برنامه ریزی شده» است
- کاکس بلوک جدید تاریخی را در داخل جوامع جستجو می کند و نه در سطح ب ی ==> بعد از آن می توان به تغییر در سطح ب ی امید داشت.
- دانش انتقادی در نهایت به دنبال رهایی است. به معنای رفع زمینه های بی عدالتی و تلاشی برای بازصورتبندی عدالت.
- رهایی متضمن استقلال و خود مختاری است. یعنی حق تعیین سرنوشت خود و نیز امنیت.
- پسا تجددگرایان مکتب انتقادی را به دلیل حفظ حداقل شالوده انگاری قایل به امکان پذیری شناخت ، عدم توجه به ساخت زبانی واقعیت مورد انتقاد قرار میدهند.

فصل ششم : پسا تجددگرایی

- یکی از جریانهای اصلی که در کنار جریان انتقادی و سازه انگاری مناظره سوم را شکل داده اند ، پساتجددگرایی و پسا ساختارگرایی است.==>«مناظره سوم جنبه ی فرانظری (metatheoretical) و فلسفی یافته و در حقیقت به ارزیابی ر.ب از «خود» به عنوان یک رشته علمی کشیده شده است.
- انتقاد پساتجددگرایان به جریان اصلی از عمیق ترین لایه های معرفت شناختی و هستی شناختی تا حوزه های روش شناختی را شامل می شود.
- پساتجددگرایی در مقابل تجدد گرایی
- متون پساتجددگرایی هم آشفته است و هم آشفتگی آور
- پساتجددگرایی بیشتر بر اساس نفی تجدد تعریف می شود تا انسجام درونی آن.
- پروژه مدرن به عنوان یک برساخته ی فرهنگی (cultural construction) تلقی می شود که می کوشد شیوه های خاص تفکر -عقلانیت- را به همه ی گوشه های جهان بسط دهد و به نام ترقی تنوع را نابود کند.عقلانیت برساخته ای ایدئولوژیک است که شکلی از قدرت است و کار کردن آن اینگونه است : قوام بخشیدن به افراد خود انضباط بخشی (self-discipline individuals) که رفتار خود را تحت نظارت قرار می دهند.و تضمین و انطباق و ایجاد مرزهایی که از آنها برای ساکت ساختن و حذف دیگران که با عنوان نابخرد ، بدوی ، جانی ، تروریست و غیره خوانده می شوند ، استفاده می شود.
- در کل پساتجددگرایی نظریه مدرن را نفی می کند و مدلهای جدیدی از اندیشه ، نگارش و سوژگی را مطرح می کند.
- اگر نظریه مدرن بر عقلانیت ، انسان مداری (humanism) ، جدایی سوژه یا شناسا از متعلق شناخت یا ابژه ، امکان نیل به شناخت صاق متناظر با واقعیت و نیل به حقیقت از طریق به کارگیری روش های خاص ، بی طرفی و عینیت شناخت علمی ، برابر دانستن عقلانیت ، رهایی ، برابری و ترقی تاکید می کند، پساتجددگرایی با مخالفت با جوهرگرایی (essentialism) یعنی قایل شدن به اصالت ذاتی برای پدیده ها، شالوده انگاری (foundationalism) به معنا اتکا به شالوده های محکم برای شناخت ، سوژگی مدرن یعنی فاعلیت و نقش مستقل شناسنده ، کلام محوری (logocentrism) ، تمامیت انگاری (totalization) ، روایت های کلان

- (*meta-narratives*) به معنای اسطوره‌های بزرگی که به سایر روایتها و گفتمانها مشروعیت می‌دهد، و طرح رابطه‌ی شناخت و قدرت، شالوده‌شکنی یا واسازی، متن انگاری (*textualism*)، بینامتنی بودن (*intertextuality*)، چگونه بر ساخته شدن معنا، تاکید بر تنوع و تکثر و ... در مقابل تجدد قرار می‌گیرند.
- پس‌اتجددگرایی به دو شاخه تقسیم می‌شوند:
 ۱. متن انگاری: با نام ژاک دریدا پیوند خورده. او می‌خواهد ادبیات را در مرکز قرار دهد و هم علم و هم فلسفه را در بهترین حالت، ژانرهای ادبی تلفی کند. هیچ چیز بیرون از متن نیست، یعنی امکان شناخت چنین چیزهایی نیست.
 ۲. این شاخه در مقوله اصلی «شناخت-قدرت» قرار می‌گیرد و نماینده اصلی آن میشل فوکو است. ویژگی متمایز این شاخه به هم پیوستن «گفته‌ها و ناگفته‌ها» و امور گفتمانی و غیر گفتمانی است.
 - کانون حمله دریدا با شالوده انگاری، بازنمایی (*representation*) و سوژه‌گی است.
 - بازنمایی عبارت است از چگونگی بازسازی یا بازتاب سرچشمه‌های اصلی که تصاویر و متون ادعا دارند که آنها را باز می‌نمایند. مثلاً عکس درخت هرگز درخت واقعی نیست، زیرا اگر بود دیگر عکس نبود. «هیچ متنی نمی‌تواند باز نمود امر بیرون باشد. این ادعا که علم واقعیت را بازمی‌نماید، یا زبان جهان را بازمی‌نماید رد می‌شود.
 - در مقابل گفته می‌شود که دعاوی کلام محورند. یعنی باور به اینکه حقیقت در کلام یا همان کلام است. «دعاوی شناختی دوری (*circular*) و خود ارجاع اند (*self-referential*)» یعنی مفاهیم دیگر در زبان ارجاع داده می‌شوند و نه به جهان خارج و هیچ راهی برای اعتبار بخشیدن به کلام از خارج وجود ندارد.
 - هر متن ادبی متأثر از سایر متون است و نمی‌توان هیچ متنی را واحد دانست. معنای متن فقط خود آن متن و یا حتی در آنچه مولف تعیین می‌کند نیست. متن فضایی چند بعدی است که در آن نوشتارهای مختلف که هیچ یک اصالت ندارند در هم می‌آمیزند و با هم برخورد می‌کنند.
 - هیچ بازنمایی امکان پذیر نیست، پس همه بازنمایی‌ها سیاسی اند، به نفع یکی و به ضرر یکطرف دیگرند.
 - برای معنا دادن به متن چیزی فرای زبان وجود ندارد. زبان فقط بازتاب خود است. ما درون زبان می‌اندیشیم، سخن می‌گوییم و می‌نویسیم و درون زبان معانی با رجاع مفاهیم به یکدیگر شکل می‌گیرند و نه با ارجاع به امر بیرونی، عملاً با بازی بی پایان دالها (*signifiers*) روبه روایم یعنی مدلول (*signified*) از زبان خارج نیست.

- یکی از ابعاد مهم اندیشه دریدا متنی دیدن جهان است. متن بودگی (textuality)، همه ابعاد متن اعم از ابعاد منطقی و خطابی آن را در بر می گیرد. چشم انداز نشانه شناختی که امور به ظاهر غیرگفتمانی را نیز به عنوان متون تحلیل می کند که باید چگونگی شکل گرفتن معنا یا معانی آنها را آشکار ساخت، نشان میدهد که چگونه چارچوبهای مرجع ایدئولوژیک به تثبیت معانی کمک می کنند. این چشم انداز متن را از مولف جدا می کند و تالیف را در چارچوب فرهنگ قرار می دهد. این فرض که معنای واقعی متن را باید از نیت مولف دریافت کنار گذاشته می شود. از این رو از مرگ مولف سخن می رود.
- دریدا هرگونه نظام یافتگی زبان را رد می کند، تولید معنا در نوعی ساختار بسته (که هر دال دلالت بر مدلولی واحد داشته باشد) رخ نمی دهد. بلکه عبارت است از بازی دلها که به شکلی بی نهایت گسترش می یابد.
- نکات اصلی مورد نظر دریدا: نفی امکان دسترسی مستقیم به واقعیت، تلقی از همه چیز به عنوان متن، عدم امکان نیل به حقیقت و یا امر خارج متنی، نفی سوژه به عنوان عامل مقوم زبان یا موجودی متعالی، ولزوم تلاش برای نشان دادن روابط سلسله مراتبی موجود در متن.
- میشل فوکو مانند دریدا بر آن است که معانی بیرون از زبان وجود ندارد و آنچه هست زبان است. او در آثارش که بر باستان شناسی شناخت متمرکز است، بر سرشت مستقل گفتمان تاکید دارد.
- تحلیل باستان شناختی به دنبال فهم شرایط امکان پذیری شناخت است، یعنی آشکار کردن قواعد شکل گیری، نظمها و شیوه های سازماندهی تفکر. در اینجا تاکید بر سوژه نیست، بلکه تاکید بر صورت بندیهای گفتمانی (discursive formation) است.
- این صورت بندی ها حول محور درون مایه های خاصی شکل می گیرند (مثلا امنیت یا دولت).
- در آثار تبار شناختی فوکو توجه به قدرت و رابطه ی میان شناخت و قدرت است. تبارشناسی، تحلیل تبار و چگونگی ظهور پدیده هاست و تاریخ مندی هر چیزی را نشان میدهد و شناخت را در زمان می داند. این به معنای نفی ضرورت است. یعنی هر چیزی می توانست غیر از این که هست باشد. باید دریافت که چگونه از دل عوامل گوناگون، رویدادی خاص سر برآورده است.
- فوکو تجدد را فرایند فزاینده عقلانیت، هنجار بخشی و سلطه می داند. از دید او عقلانیت مدرن اولاً پدیده ای تاریخی و خاص است و نه انچنان که ادعا می شود غیر تاریخی یا جهان شمول، ثانیاً خردگرایی و اشکال سوژگی مدرن نیرویی اجبار آفرین است.
- نهادها، رویه ها و گفتمان های «عقلانی» مدرن که می خواهند به تجربه و هرج و مرج، نظم و سامان دهند به «سلطه» می انجامد. و با تاکید بر خردگرایی، تجارب مختلف مورد تحلیل و مطالعه و نظارت (surveillance) قرار می گیرد تا کنترل شوند.

- فدض وجود یک سوژه یکپارچه ی از قبل داده شده یا جوهره ی انسانی ثابت و مقدم بر اعمال اجتماعی باید کنار گذاشته شود و چگونگی قوام یافتن سوژه در چارچوب تاریخی به عنوان محصول روابط قدرت و تابع پیچیده و متغیر گفتمان ، تحلیل شود. «او خواهان نابود کردن سوژه است.
- شناخت از روابط قدرت جدا نیست و این دو رابطه ی درونی باهم دارند.
- قدرت پراکنده ، نامتعیین و چند شکلی است. و نباید به دنبال سوژه قدرت بود. قدرت از طریق هژمونی قواعد و فناوریهای سیاسی عمل می کند.
- لیوتار و بودریار، دو نظریه پرداز مهم پساتجددگرا هستند. آنها بر تحولی تاکید دارند که رخ داده و لاجرم باید نگاه ها را هم تغییر داد. تاکید آنها بر شرایط جدیدی است که از آن به عنوان « وضعیت پسامدرن » می توان یاد کرد.
- لیوتار پساتجددگرای یی را نوعی افول اطمینان به انگاره ترقی می داند. « برداشت از ترقی به عنوان امری ممکن ، محتمل یا ضروری ریشه در این اطمینان داشت که توسعه هنرها ، فناوریها ، دانش و آزادی به نفع کل بشر است » اما حال ما به نشانه هایی که خلاف این موضوع اند حساس تریم.
- لیوتار برای برانداختن گفتمانها و ایجاد گسست در گفتمانهای نظری انتزاعی از تخیل ، الهام ع سبک شعرگونه و چند معنایی بودن دفاع می کند. او مانند فوکو به رابطه ی میان عقلانیت و قدرت باور دارد و این دو را امری واحد می داند.
- از دید از روشنگری و تجدد روایات تاریخی و داستانهایی درباره فرایند تاریخی اند ، نه آنکه خود زمینه یا حقیقت تاریخ باشند.
- لیوتار پساتجددگرایی را بر اساس بدبینی به روایت های کلان تعریف می کند ، منظور از روایت های کلان یا فراروایتها ، حقایق متعالی و جهان شمول مفروضی اند که بنیان تمدن غرب را می سازند و به این تمدن مشروعیت می دهند.
- او بر آن است که شناخت پسا مدرن شناخت ضد روایت و شالوده انگاری است و از تنوع ، ناهمگنی و ابداع مستمر حمایت می کند. معرفت شناسی پسا مدرن به فراروایت و تمامیت بخشی بی اعتماد است و بر تنوع و اختلاف تاکید دارد. در شناخت پسامدرن هدف نیل به حقیقت نیست ه آنچه اهمیت دارد «گفتگو» است نه «پژوهش». و نفس گفتگو اهمیت دارد نه رسیدن به حقیقت.
- بودریار مطالعات تحلیلی از جامعه نوین دارد. اعتقاد دارد که در عصر جدید ، شبیه سازی ها ی رایانه ای ، پردازش اطلاعات ، رسانه ها و سازماندهی جامعه بر اساس مدلها و و کدهای شبیه سازی (simulation) جایگزین تولید به عنوان اصلی سازمان دهنده ی جامعه می شود. «نشانه ها اهمیت زیادی می یابند ، آنها بر زندگی اجتماعی حاکم اند . فیلم های سینمایی ، اخبار تلویزیون و ... بخشی از آنها هستند. در جامعه معاصر به تدریج تمایز میان

مدل و واقعیت ، مرز میان تصویر یا شبیه سازی و واقعیت درهم می شکند و همراه با آن ، نفس تجربه و زمینه ی امر واقعی (thereal) نابود می شود.

- او با طرح مفهوم ابر واقعی (hyperreal) بر آن است که در این شرایط امر غیر واقع بیشتر از خود واقعیت ، واقعی است.==>حتی قدرت دیگر مفهوم قدیمی خود را از دست داده و به امری انتزاعی تبدیل شده است.

- او قدرت را چنان انتزاعی می داند که قابل پیگیری نیست و اساسا مبارزه بان را نوعی ناممکن می داند.

- او به دلیل حاکمیت نوعی پوچ انگاری (nihilism) مورد نقد فراوان قرار گرفته است.

- معرفت شالوده انگارانه مدن بر این نکته تاکید دارد که حقیقت عینی مستقل از همه ی نمادهایی است که برای انتقال آن به کار گرفته می شوند. بنابراین اختلافات درونی حوزه علمی و تعارضات مفهومی را می توان با کشف یک منطق علمی عام که استانداردهای عینی و از نظر ارزشی بی طرف را برای حل و فصل تعارضات ارایه کند ، حل و فصل کرد.

- در نگاه پساتجددگرا: شناخت نوعی عمل برساختن نمادین است. و آنچه نمادها صرفا منتقل می کند. شناخت ما از حقیقت مبتنی بر عقلانیت فرازمانی نیست. زیرا خود عقلانیت هم به عنوان یک برساخته ی تاریخی رمز زدایی می شود و منطق و خرد از جایگاه رفیع و مطلق خود به شبکه ی زمینه مند تاریخ و عمل نزول پیدا می کنند.

- علوم اجتماعی پساتجددگرا از توجه مجدد به آنچه مسلم انگاشته شده ، آنچه نادیده گرفته شده ، نقطه های مقاومت ، فراموش شدگان ، خرد گریزان ، امور بی اهمیت ، سرکوب شده ها ، منکوب و منقاد شده ها ، نفی شده ها ، جزییها ، حاشیه ایها ، حذف شده ها ، ساکت شده ها ، امور تصادفی ، امور پراکنده و ... حمایت می کند و عدم تعیین را جایگزین جبرگرایی ، تنوع را جایگزین وحدت ، تفاوت را جایگزین ترکیب ، پیچیدگی را جایگزین ساده سازی می کند.

بازتاب اندیشه های پساتجددگرایی در ر.ب

- اکثر نوشته های پساتجددگرایی در ر.ب به شکل کاربرد مفاهیم ، روشها ، و اندیشه های بنیادین این جریان در ر.ب بوده است و باید با احتیاط از وجود نظریه پردازان پساتجددگرا در این حوزه سخن گفت.

- واسکز به ۵ بعد مهم از تاثیرگذاری پساتجددگرایی در ر.ب اشاره می کند:

۱. سرشت دل بخواهانه تجدد: دو اندیشه روشنفکری نفی میشود: ۱- ترقی است که به جای آن گسست مطرح می گردد. ۲- این اندیشه که تجدد پایان تاریخ و کما انسانیت است.

۲. طرح انتخاب به جای حقیقت: هیچ چیز ضرورت ندارد ، هرچه هست برساخته و

درواقع محصول «انتخابها»یی است که صورت گرفته اند.

۳. واقعیت به عنوان برساخته ای اجتماعی : هرچه هست توسط مردم ساخته شده ، این باورها و رفتارها هستند که «واقعیت» را خلق می کنند ، پس واقعیت «تحمیل انسانی» است.

۴. زبان و چارچوب های مفهومی در معرض پیشگوییهای خود تحقق بخشند : با گسترش عقاید و عمل به آنها ، بخشی از جهان که انگاره ها آن را به تصویر می شکند ، عملاً به وجود می آید. تحقیق علمی نمی تواند رها از ارزش (value-free) باشد ، چون خود به برساخته شدن ساختارهایی کمک می کند که برخی از سبکهای زندگی را تایید و بقیه را نابود می کند.

۵. فرایند هویت یابی و برساخته شدن هویت شکلی از قدرت است : هویت یکی از صورت های برساخته ی اجتماعی است و هرکس کنترل هویت را داشته باشد ، تاثیری عمیق بر سرنوشت و زندگی فرد و جامعه خواهد داشت. «هویت یک امر مبتنی بر «قدرت» است. و از آنجا که نوعاً انتخابی نیست ، نوعی تخطی از آزادی انسانی است.

متن انگاری و مفاهیم پایه در ر.ب

- نقطه ی عزیمت پساتجددگرایی در ر.ب این است که جهان را نمی توان از رویه های تفسیری که از طریق آن جهان آشنای ما ساخته می شود جدا کرد==> توجه پساتجددگرایان بیش از هرچیز به زبان ، گفتمان ، متون و معانی است.
- جهان ر.ب نیز یک متن است. اما قدرتهایی اند که «قرائت» متن را کنترل می کنند ولی به خود بر اساس تاریخ هویت میدهند.
- در برابر جریان اصلی در ر.ب که خواهان کنار گذاشتن مباحث هستی شناختی و معرفت شناختی از مناظرات رشته است ، واکر خواستار تعدد برداشتها در ر.ب و مقاومت در برابر جریان اصلی است.
- تاکید بر بعد گفتمانی و برساخته بودن واقعیات ر.ب ، از سیاست مدرن تا آنارشی ، حاکمیت ، هویت و ... و پیامدهای آن به ویژه از نظر روابط قدرت و ... بعد دیگر مورد توجه پساتجددگرایان است.
- نخستین گام برای نشان دادن اینکه چگونه یک فرایند ، چشم انداز ، مفهوم یا واقعیت به شکلی اجتماعی برساخته شده است ، این است که از آن فاصله گرفته شود و به نوعی بیگانه تلقی شود و یا به بیانی آشنادایی گردد.
- واکر سیاست مدرن را برساخته اجتماعی می داند که بر عرصه سیاست مکانی (spacial politics) مبتنی بر تمایز میان داخل و خارج تاکید دارد.
- حاکمیت نیز برساخته مدرن است . حاکم مدرن نمونه ی یک شخصیت عام از انسان خرد ورزی است که در تاریخ جای گرفته و باید با محدودیتهای تاریخی خود مقابله کند. دولت مدرن سوژه ی حاکم کنش جمعی عقلانی است ، ابژه این دولت هم جامعه ی داخلی است.

- آنارشی هم در اصل وجود ندارد بلکه دولتها آن را می سازند. خودیاری که واقع گرایان مطرح می کنند منطقی از آنارشی بر نمی خیزد بلکه آن هم به شکلی برساخته ی اجتماعی است.
- امنیت نوعی گفتمان است که ساختارهای اقتدار و کنترل را بازمی نماید. امنیت مدرن چیزی را به شانس و انمی گذارد. همه چیز تحت نظارت قرار می گیرد و در این روند همه چیز ابژه می شوند. (شاپیرو).
- هویت امری برساخته است که با شکل دادن به مرزهای مصنوعی قوام می یابد. در ورای این مرزها دیگربودگی سرکوب می شود. «اشلی از این اصل در پیوند رابطه ی میان هرج و مرج ب ی و نظم داخلی استفاده می کند.
- مرزهای میان دولتها و خطوط جغرافیایی که روی زمین کشیده شده اند و فرهنگ ژئوپولیتیک همراه با آنها بعد دیگر برساخته سیاست ب اند و این گفتمان ژئوپولیتیک باید مورد بررسی تبارشناختی قرار گیرد.
- نقد و باز خوانی متون نظری
- بازخوانی متون نظری به ویژه واقع گرایی ز موضوعات مورد توجه پساتجددگرایان است. آنها از شالوده شکنی برای آشکار ساختن تناقضات درونی آنها استفاده می کنند تا مشخص شود که بنیانهای شناخت دلبخواهانه اند و می توان تفاسیر بدیلی از متن کشف کرد.
- واکر می گوید تا نشان دهد می توان یک ماکیاولی متفاوت از ماکیاولی برساخته شده در متون واقع گرا داشت. او می گوید ماکیاولی به عنوان نماد اصلی سنت واقع گرایی به تصویر کشیده شده است. تفسیر خاصی که از ماکیاولی ارایه شده است متکی بر یکی از نوشته های او یعنی شهریار است. حال می توان با وجود به سایر نوشته های وی و یژه با قرار دادن این متون در بستر تاریخی خاص آنها، ماکیاولی را یافت که بیشتر با انسان گرایی و جمهوری خواهی و فضایل مدنی سازگار است تا سیاست قدرت.
- واکر بر آن است که ماکیاولی به ساختن اجتماعات سیاسی مبتنی بر اشتراکات ارزشی متعهد بود و اشلی نشان می دهد که مورگنتا هم در نهایت به اجتماع ب ی نظر داشت. اشتراک نظر آنها دولت را به عنوان سرزمینی محصور که درون آن اجتماعی مبتنی بر ارزشهای مشترک می تواند شکل بگیرد نشان می دهد.
- اشلی در آثار مورگنتا رگه هایی از نسبی گرایی در شناخت، علایق عملی نه فنی به شناخت، تاویل گرایی و پرهیز از عام گرایی های فراتاریخی تشخیص می دهد.
- عرصه سیاست بازنمایی (polítidosofrepresentation)
- عرصه سیاست بازنمایی با عرصه سیاست گفتمانی نیز مورد توجه پساتجددگرایان در ر.ب بوده است. پژوهشگران پساتجددگرایی به بررسی نقش نمادها، متون، تصاویرسازها و .. می

پردازند و از طریق نوعی نقد ادبی ، نشان می دهند که چگونه برداشتهای ذهنی دستکاری می شوند.

نظارت ، شبیه سازی ، سرعت

- در دریان با تاکید بر مفهوم شبیه سازی (متاثر از بودریار)، نظارت (فوکو) ، سرعت (پل دیریلیو) ، اینها را به عنوان نیرهای جهانی مطرح می کند که در ر.ب تغییر ایجاد کرده اند. او اینها را رویه جدید فناورانه می داند که در برابر روشهای سنتی مقاومت می کنند و قدرت گفتمانی آنها به جای آنکه جنبه ژئوپولتیک (مکانی) داشته باشد ، جنبه کرونوپولتیک (زمانی) دارد. و همچنین اینها تکنواستراتژیک اند یعنی تکنولوژی را مورد استفاده قرار می دهند و تکنولوژی از آنها برای هدف جنگی استفاده می کند.==> در عرصه های مختلف ر.ب ، تفکیک میان واقعیت و مدل ناممکن می شود، شبیه سازی ادامه جنگ از طریق شباهت به واقعیت است. نمونه آن شبیه سازی های جنگ است که با وضعیت واقعی فرق دارد اما حتی در وضعیت واقعی هم بازیگران بر اساس مدل و شبیه سازی عمل می کنند.
- نظارتی که مورد نظر فوکو است در ر.ب نه به شکل برجهای دیده بانی ، بلکه به شکل ماهواره ها ، رادارها و ... یا ابزارهای جدید جاسوسی است که می توان با روشهای پساتجددگرایانه به بررسی آنها پرداخت.
- سرعت مقوله ی دیگری است که در مطالعات ر.ب نادیده گرفته شده است. در جهان پسا مدرن ، فضا دیگر در جغرافیا نیست بلکه در الکترونیک است . حرکتی از سیاست جغرافیایی (ژئوپولتیک) به سیاست زمانی (کرونوپولتیک) صورت می گیرد و توزیع سرزمین جای خود را به توزیع زمان می دهد.==> «باید توجه بیشتری به جنگ برداشتهای ذهنی (war of preception) و جنگ بازنمایی (war of representation) شود.

ارزیابی

- پورتر: توجه پسا مدرن به بازی بدون مرکزیت نشانه ها در متون ، بصیرتهای جالبی در مورد اینکه معنا چگونه خلق می شود ارایه می کند ، و همچنین رابطه آن را با راهبردهای سلطه نشان می دهد و می تواند نقشی ارزنده در تحلیل قدرت داشته باشد.
- پساتجددگراها نوشته های خود را تشکیل دهنده یک مکتب فکری نمی دانند ، بلکه برآنند که باید وارد گفتگویی با اندیشه های نادیده گرفته شده و پانوشته های فراموش شده و همچنین با اندیشمندان و متون بزرگ شد.
- پورتر سه نقطه ضعف را برای جریان پساتجددگرا در ر.ب ذکر می کند :

۱. عدم تحمل تنوع

۲. دست کم گرفتن محدودیتهای مادی

۳. عدم حساسیت نسبت به اهمیت ارزشها و اجماع

- نیوفلد بر آن است که پساتجددگرایان به محتوای هنجاری-سیاسی رهیافت خود توجه ندارند. ترجیح کثرت گرایی به نظم، اختلاف به اجماع و بی نظمی به صلح.

فصل هفتم: فیمینیسیم

- انگاره تاثیر گذاری جنبش های اجتماعی بر معرفت بشری - به معنای دگرگونی در برداشت از واقعیت و مخدوش دانستن دعاوی «علمی» یا در کل «صادق» و «حقیقی» درباره جهان خارج - کم و بیش مبتنی بر فرض «برساختگی اجتماعی» (social constructedness) «واقعیت» است. «واقعیت جد از تفسیر ما از آن نمی تواند تعریف شود.» «واقعیت به طرق مختلف قابل توضیح است و جنبش های اجتماعی می توانند در آن تاثیر بگذارند.» «این توجه به رویه های شناختی همراه با باور به رابطه میان «شناخت» و «قدرت» است.
- هوداران جنبش زنان در غرب نیز به ویژه در دهه اخیر به این باور رسیده اند که مسئله شناخت مسئله ای سیاسی است زیرا با قدرت در ارتباط است. «از سیاست نظریه (political theory) سخن می رود.
- چاندرا موهانتی: فیمینیسیم عملی سیاسی است که در مقابل فشار تمامیت بخش مجموعه های شناختی قدیمی «مشروع» و «علمی» می ایستد و مقاومت می کند.
- یعنی آنها معتقدند که مطالعات در حوزه های مختلف علمی از پزشکی تا روان شناسی و ... به گونه ای هدایت شده اند که یا زنان در آن نادیده گرفته شده اند، یا تصویری از زنان ارائه می شود که گویی شکل تحریف شده ای از مرد است به عنوان نمونه ای آرمانی انسان. مهم تر از آن اینکه این علوم زن را ب شکل سنتی آن باز تولید می کنند و وضعیت اجتماعی زنان را که محصول تاریخ است، طبیعی، جوهری و ذاتی نشان می دهند و تداوم آن را برای جامعه ضروری جلوه میدهند.
- فیمینیسیم به صحن دانشگاه ها برای فعالیت بسیار توجه می کند. برای مبارزه با کنترل «پدرسالاری» بر دانش و به رسمیت شناختن مطالعات زنان به دوره هایی در مطالعات زنان شکل داده است.
- نظریه های اجتماعی فیمینیستی برخلاف «نظریه های جامعه شناختی» که گفتمانهای شالوده محورند فارغ از تعارضات اجتماعی، مبارزات سیاسی، و مناظرات عمومی است، متاثر

- از رویدادهای خارج از گفتمان است، و تعهدی اجتماعی، دارد و نوعی شناخت اجتماعی عمل گرایانه و معطوف به ایجاد دگرگونی محسوب می شود و تا حدی به سمت فلسفه می لغزد.
- در بعد هستی شناختی، آنها برداشت از موضوع، شرایط موجود آن، روابط میان پدیده ها و ... را به شکل بنیادین به چالش می کشند و در مقابل مرد محوری دانش بشری قرار گیرند. و بر نفی جوهرگرایی تاکید دارند.
- دامنه اختلافات درونی فیمینیسیم اساسا اجازه شکل گیری قرائت واحدی از فیمینیسیم نمی دهد.

جریان های اصلی فیمینیسیم و ر.ب

فیمینیسیم لیبرال :

- این گروه از فیمینیسیم ها به دنبال آن بوده که الگوهای رفتاری، نقشها، برداشت ها، حقوق، تکالیف، امتیازات و ... مردان را به عنوان یک گروه اجتماعی مسلط به زنان بسط می دهند.
- حوزه اصلی مبارزات این گروه پیگیری حقوق زنان در عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است.==> برای رفع تبعیض تلاش می کنند.
- باور به تساوی کم و بیش طبیعی و ذاتی میان زنان و مردان باعث شده که برای تبیین تفاوت های عینی میان زنان و مردان، از یک سو به عدم عمومیت آن ها تمسک بجویند و از طرف دیگر با استناد به استثنا پذیری ها، عمدتا به دنبال تبیین های اجتماعی برای ظهور این تفاوت ها باشند.
- به همین دلیل آنها به نقش برخورد ها، آموزش از خانه و مدرسه، کتاب های درسی، محتوای نشریه و ... در شکل دادن و تقویت الگوهای خاص از زنان و مردان تاکید می کنند. و همین ها را علت تفاوت ها می دانند.
- فیمینیسیت های لیبرال معمولا در حوزه آکادمیک فیمینیسیت های تجربه گرا (empiricist) یا ادغام گرا (integrative) خوانده می شوند.
- آنها مانی و اصول حاکم بر پژوهش علمی به معنای مدرن آن، از جمله واقع گرایی فلسفی (به عنوان فرض وجود عالم مستقل از انسان شناسا) را پذیرفته اند و عقلانیت مدرن را پایه شناخت می دانند، لزوم «عینیت» در پژوهش را مورد تاکید قرار می دهند و بر آن اند که پژوهش علمی می تواند واقعیت را چنان که هست توصیف کند و از این طریق راه تغییر آن را تیز مشخص می سازد.
- فیمینیسیت های لیبرال بر آن اند که «جنس گرایی» (sexism) - به معنای جانبداری جنسیتی - یکی از موانع نیل به شناخت علمی است. در مطالعات، تحقیقات و نظریه پردازی های علمی جانبداری جنس گرایانه (sexist bias) وجود دارد و که پیامد های ضد کارکردی برای کل جامعه و برای زنان به طور خاص دارد.

○ ساندرا ویتورت : فیمینیست های لیبرال در حوزه ر.ب دو راهبرد را دنبال کرده اند :

۱. به دنبال نشان دادن این موضوع بوده اند که نمایندگی زنان در کل در حوزه های سنتی ر.ب کمتر از حدی بوده که می بایست باشد. در عین حال ، خواسته اند موانع این محدودیت ها را تبیین کنند و راه های رفع آن ها را نیز نشان دهند. از آنجا که فیمینیسم لیبرال اهمیت خاصی برای «جامعه پذیری» قایل است ، در بسیاری از موارد به آثار جامعه پذیری متفاوت دختران و پسران اشاره می کند و نشان می دهد که چگونه حضور زنان در عرصه های مختلف حیات ب ی تاحدی به دلیل عدم علاقه آن هاست.. نیز مردان با مخالفت مانع رشد استعداد زنان در این حوزه می شوند.

۲. اینکه زنان واقعا به نوعی در حوزه ر.ب فعالیت داشته اند اما این حضور به انحاء مختلف کم رنگ شده است.

○ اینکه فیمینیست های لیبرال اساسا به ارزیابی و بررسی خصوصیات ساختاری روابط نابرابری میان زنان و مردان نمی پردازد و مورد انتقاد دیگر فیمینیست ها قرار گرفته است.

فیمینیست های رادیکال:

- مشخصا از اوایل دهه ۱۹۷۰ در ایالات متحده اهمیت یافت.
- به نوعی به تفاوت جوهری میان زنان و مردان باور دارند.
- مهم ترین و پایدارترین شکل ستم در جوامع بشری را « ستم جنسیتی » می دانند.
- هدفشان برانداختن «نظام طبقاتی جنسیتی» (sexclasssystem) است.
- از نظر آن ها زنان و مردان دو طبقه متضاد با منافع متضادند و در طول تاریخ مردان با استفاده از همه ابزارها ، رویه ها ، نمادها ، قوانین ، سنن و غیر به زنان ستم کرده اند.
- پدرسالاری (patriarchy) یک نظام سلطه فراگیر و جهان شمول است که در همه جا و در همه روابط انسانی جاری و ساری است و از آن جا که ذهنیت زنان هم تحت تاثیر آن قرار دارد ، آن ها به نوعی « خودآگاهی کاذب » دچارند ==> تنها با برانداختن «پدرسالاری» است که زنان رهایی خواهند یافت.
- آن ها با هرآنچه که از مردان است مخالف اند . که باید به سپهر عمومی مردانه اشاره کرد.==> زنان نباید بکوشند تا به سپهر عمومی بیوندند چرا که با این کار سلطه مردان را تحکیم می کند.
- در عوض آن ها به دنبال فایق آمدن بر مرزهای عمومی و خصوصی -آنچه که مردان تعریف کرده اند -هستند.
- باید همه جا و همه چیز را عرصه مبارزه و موضوع تغییر انقلابی دانست و این علاوه بر نهادهای اجتماعی ، اقتصادی ، و سیاسی ، شامل فلسفه ، علم و زبان و ... می شود.

- فمینیستهای رادیکال عملاً بسیاری از پیش فرض های بنیادی فلسفه پسادکارتی و به ویژه فلسفه علم مدرن را با طرح آنچه « چشم انداز زنانه » یا « دیدگاه فمینیستی » نامیده شد ، به چالش کشیده اند.
- آن ها حقیقت بی واسطه (unmediated truth) را نفی می کنند. در فرایند شناخت ، همیشه عواملی که به موقعیت خاص سوژه شناسا در یک صورتبندی اجتماعی و سیاسی متعین بر می گردد، نقش واسط را ایفا می کنند. بنابراین شناخت عینی ، مستقل از موقعیت خاص شناسا ، بی طرفانه وجود ندارد. «این بحث را تا آخر که منجر به نفی کامل حقیقت می شود ، ادامه نمی دهند . معتقدند که حقیقت نزد آن هاست.
- به نظر آنان نظریه اجتماعی و سیاسی را مردان نوشته اند و می نویسند و این نظریه ها برای مردان و درباره مردان بوده و هست . زن در این نظریه ها « غایب » است. «آنچه که مستقیماً به زندگی زنان مربوط می شود یعنی خانواده ، سپهرخانگی ، حوزه خصوصی ، عواطف ، روابط بین الاشخاصی و ... موضوعات ارزشمندی برای مطالعه قلمداد نمی شوند و در حاشیه باقی می ماند.
- فمینیسم رادیکال ر.ب را مانند سایر حوزه های شناخت علمی تحت نفوذ و سلطه جهان بینی و اندیشه های مردمدارانه می داند.
- پرخاشجویی و تجاوز گری خصلتی عمیقاً مردانه است و در مقابل صلح طلبی ذاتی زنان و بر اساس طبیعت مادرانه و خصلت پرورش دهنده زنان قرار می گیرد.
- بحث اعظم مباحث فمینیست ها در حوزه ر.ب به تقابل میان زنان و مردان است.
- اگر زنان در مطالعه و عمل در عرصه ر.ب مسلط بودند ، فهم از جنگ و صلح بالکل متفاوت می شد. در شرایط حاضر زنان تنها امید به رهایی در مقابل خطرات مربوط به جنگ هسته ای اند.
- فمینیسم رادیکال به دلیل چشم انداز جوهر گرایانه و نیز برتری ذاتی که برای زنان در تمام عرصه ها نسبت به مردان قایل اند مورد انتقاد فمینیست های پسا تجددگرا قرار دارند. از این نظر مورد انتقاد هستند که با تاکید بر تفاوت ها میان زنان و مردان ، عملاً همان چیزی را که مردان سنتا می گویند ، بازگو می کنند و تنها به برتری زنان اعتقاد دارند.
- فمینیست پساتجددگرا:
- بیشترین انتقادهایی که در دو دهه اخیر به فمینیست ها شده است با تکیه بر اندیشه های پ ت ها بوده است. «گروهی جدید از فمینیست ها با عنوان فمینیست های پ ت یا حتی پسا فمینیست ها شکل گرفته اند. (postfeminist).

- فمینیسم در روایات مختلف یک فراروایت (بالاخص رادیکال) بود. یعنی روایتی که ادعا می‌کرد می‌تواند «بیرون حوزه ای بایستد که مدعی است حقیقت را در مورد آن می‌گوید». و زنان در آن به عنوان «فاعلان شناسایی فراتاریخی و فراگفتمانی» تلی می‌شوند که «حقیقت» را یافته‌اند.
- فمینیسم پسا مدرن «نظریه فمینیستی واحد» را نفی می‌کند «==» فمینیسم به یک نظریه اجتماعی متکثر تبدیل می‌شود، تفاوت میان زنان و تعدد فمینیسم را مطرح و از آن استقبال می‌کنند.
- فمینیست‌های پ ت جوهر گرایی را نفی می‌کنند و تاکید می‌کنند که جنس (sex) و جنسیت (gender) برساخته‌های اجتماعی‌اند. یعنی نحوه نگرش به جنس و جنسیت امری تاریخی است. هیچ هسته طبیعی هویتی وجود ندارد.
- جین فلکس تاکید می‌کند که روابط جنسیتی نیز هیچ جوهر ثابتی ندارند و در درون و در طول زمان تغییر می‌کنند. «==» مقوله ای به نام «زن» اصلا وجود ندارد که فمینیست‌ها بخواهند در راه آن «عمل» کنند.
- بحث فمینیست‌های پ ت متأثر از آرا فمینیست‌های رادیکال و هم پ ت است.
- شمن: سوژه فلسفی مدرن که خود را به عنوان «مرجع اقتدار معرفت‌شناختی» مطرح می‌کند، «مزد بورژاوی سفید پوست غربی» است که به رغم سرشت به ظاهر فارغ از جنسیتش، سرشتی جنسیتی دارد.
- چشم انداز «زنانه» موضوعیت نخواهد داشت. به دلیل نفی یکپارچگی زنان و حتی نفی موجودیت زن
- کل زنان یک داستان ندارند.
- پ ت با شالوده شکنی از مفهوم و مقوله «زن» و نفی امکان سخن گفتن و عمل کردن به نام «زنان»، عمل اجتماعی زنان و اساسا جنبش زنان را به یک مشکله تبدیل می‌کند. در عمل می‌تواند منطقا به نفی فمینیسم منجر می‌شود «==» از عصر پسافمینیسم سخن می‌گویند.
- در برداشت فمینیست‌های پ ت آنچه که مهم است زنان و مردان و رابطه بین آن‌ها نیست بلمکه زنانگی و مردانگی است و آنچه مهم است سرکوب زنانگی در طول تاریخ است.
- برخی از دستاورد‌های فمینیست‌ها در ر.ب
- در مجموع ادعای فمینیست‌ها این است که در رشته ر.ب آگاهی جنسیتی وجود ندارد. زنان رسماً از این رشته حذف شده‌اند.
- فمینیست‌ها با نقد متون پایه ر.ب می‌کوشند زمینه ای برای تدقیق نقادانه در مورد عرصه‌های پذیرفته شده گفتمان حاکم بر ر.ب بیابند.

- اشتاین مانند واکر و اشلی نشان می دهد که چگونه می توان قرائت متفاوت از ماکیاولی داشت.
- سیلوستر نشان می دهد که چگونه در همه مناظرات سه گانه در رشته ر.ب ، مردان کنترل شناخت را در اختیار دارند.
- در وهله نخست آن چه زیر سؤال می رود ، بنیاد هستی شناختی ر.ب است که بر اساس تضاد میان داخل و خارج ، آنارشی و نظم ، تضاد و همکاری شکل می گیرد.
- به نظر سیلوستر مشکل اصلی در هر سه مناظره ر.ب تضاد میان آنارشی و همکاری است که مبتنی بر برداشت دو وجهی مردانه است و نمی تواند دریابد که آنارشی و همکاری شبکه ای از روابط اند و نه دو قطب غیر قابل جمع.
- فمینیست ها بر آن اند که ویژگی جهان عبارت است از وجود سلسله مراتب جنسیتی که به زیان زنان است و این وضعیت باید زیر سؤال برود ، ریشه های تاریخی آن نشان داده شود و راه برای تغییر آن هموار گردد.==>«همه نظریه های فمینیستی به نوعی در خدمت « واژگون سازی » (subversion) است.
- کانون اصلی نقد این رشته ، بی توجهی حوزه مطالعات ر.ب و نظریه پردازی های آن به زنان (یا مسئله جنسیت) و پیامد های مسایل ب ی برای آنها و مردمداری نظریه های آن.
- ساندر ویتورت نشان می دهد که تعهدات هستی شناختی واقع گرایی به « دولت و دولتمرد » جایی برای جذب جنسیت در ر.ب نمی گذارد. چشم انداز جامعه جهانی به رغم امکان هستی شناختی جذب مقوله جنسیت جایی برای بحث در مورد روابط جنسیت به عنوان روابط قدرت نمی دهد.
- واقع گرایی اصلی ترین آماج حملات انتقادی فمینیست ها بوده است.
- فمینیست ها در پی آن اند که مانند پ ت دعوی مشروعیت و حقیقت جریان اصلی را به چالش بکشند و راه را برای صداهای حاشیه ای از جمله زنان و فمینیست ها بگشایند.
- فمینیسم و مفاهیم پایه در ر.ب
- فمینیست ها می خواهند جنسیت را تبدیل به مقوله اصلی تبدیل کنند ، و این به معنای تحول کل شناخت است.
- جنسیت از نظر فمینیست ها سه بعد دارد :
 - بعد نمادین که به ارزش گذاری های مثبت برای امور مردانه و ارزش گذاری های منفی برای زنانگی می شود.
 - بعد ساختاری که به نابرابری های موجود در روابط جنسیتی اشاره دارد و آن را یک رابطه قدرت می داند
 - بعد فردی روابط جنسیتی که در این سطح نیز مسئله جنسیت به معنای زنانگی نیست.

• اغلب فمینیست ها تاکید می کنند که قصد ندارد نظریه رقیب ارایه کنند بلکه بیشتر به مداخله های راهبردی توجه دارند که واقع نمایی های جریان اصلی را زیر سؤال ببرد.
قدرت :

- از نظر فمینیست ها قدرت مفهومی جنسیتی است .همیشه به معنای رابطه سلطه درک می شود و این نوع قدرت همیشه و در پیوند با مردانگی بوده است. زیرا اعمال قدرت عموماً فعالیتی مردانه است. در عوض هنگامی که زنان از قدرت می گویند بر « انرژی ، ظرفیت و توان بالقوه » تاکید دارند.
- زنان بیشتر بر قدرت به معنای « اقتناع » تاکید می کنند چون به ندرت به ابزار اجبار و قهر دسترسی داشته اند. (جین جاکت)
- اگر قدرت به معنای رابطه ی متقابل توانمندسازی در نظر گرفته شود می تواند به بنیانی برای سازماندهی های اجتماعی جدید ، عم در سطح ملی و هم در سطح ب ی باشد.

دولت :

- نقد فمینیست ها بر دولت بر اساس فرض نابودی و یا اضمحلال آن نیست . دولت به عنوان کنش گری عقلانی و خود مختاری زیر سؤال می رود.
 - نقش دولت در بازتولید روابط نابرابر جنسیتی : « فرایند شکل گیری دولت به گونه ای روابط اجتماعی را بازسامان می دهد که استثمار جنسیتی و طبقاتی تحکیم شود، نهادینه گردد ، مشروعیت یابد و بازتولید شود .»
 - شکل گیری دولت متمرکز به جای اجتماعات محلی نامتمرکز و خویشاوندی به معنای از دست رفتن بخشی از اقتدار زنان بود ، زیرا در این جوامع اقتدار پراکنده و موردی است و نه متمرکز و جبری .
- امنیت ، جنگ ، صلح :
- امنیت یعنی کاهش همه انواع خشونت از جمله فیزیکی ، ساختاری و زیست محیطی.
 - نقطه عزیمت ان ها در این بحث فرد یا اجتماع محلی است نه دولت یا نظام ب .
 - تاکید فمینیست ها بر نا امنی زنان در داخل جوامع ، این فرض جریان اصلی که امنیت درون دولتها است و در سطح ب نیست ، به چالش کشیده می شود.
 - در مقوله جنگ بیشتر توجه فمینیست ها بر پیامدهای آن به خصوص تاثیر آن بر غیر نظامیان و زنان است.
 - یکی دیگر از پیامدهای جنگ نقش آن در هویت سازی زنانه و مردانه است. این هویت سازی موقعیت مردان را به عنوان رزمنده و زنان را به عنوان غیر رزمنده تثبیت می کند.

- فقر هم برای فمینیست ها از اشکال ناامنی است. در بعد اقتصادس == > بیشترین قربانی آن زنان هستند.

توسعه :

- فمینیست ها نشان می دهند که چگونه در برنامه ریزی برای توسعه ، علیه زنان تبعیض می شود ، می کوشند زنان را در درون پروژه نوسازی و فرایند های توسعه ادغام کنند.
- بر ارزشهای زنانه مانند مراقبت تاکید می شود.
- فرص این است که اگر توسعه کمتر ابزاری و بیشتر کل گرایانه نگاه شود ، زنان به کنش گران اصلی در تصمیم گیریهای سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی تبدیل می شوند.

عدالت:

- یکی از حوزه هایی که از سوی جریان اصلی غیر علمی تلقی می شود ، اما برای نظریه پردازی سیاسی یا هنجاری حایز اهمیت زیادی است.
- اونارا ادنیل به این بحث وارد شده است. می گوید : در بحث درباره عدالت ب ی باید به شباهت آن در مورد عدالت جنسیتی نیز توجه داشت. در هر دو مورد ، مسئله این است که اصول عدالت باید منتزع از تفاوت ها باشد ، و در عین حال قضاوت در مورد عدالت نسبت به تفاوت های میان آن ها نیز پاسخگو باشد.
- اصول بنیادین عدالت عبارتست از اینکه کنش ها و نهادها نباید بر مبنای فریبکاری و یا قربانی سازی عمل کنند و این به معیار عدالت تبدیل می شود.
- راه برای قضاوت در موارد خاص عملی : برای همه متعاملان شان کارگزاری به رسمیت شناخته شود و در هر موردی که اقدام یا عدم اقدامی کاگزار خاصی را تحت تاثیر قرار می دهد ، جلب رضایت (واقعی و نه صوری) او ضرورت می یابد.
- جریان اصلی ادعا دارد که فمینیسم در ر.ب به معنای وارد کردن «متغیر جنسیت» است ، اما فمینیست ها با این برداشت مخالف هستند ، و تاکید دارند جنسیت یک متغیر نیست ، بلکه یک چشم انداز یا یک جهان بینی است ، زیرا موجد سوژگی خاصی است.

فصل هشتم : سازه‌انگاری

- از نظر مباحث فرانظری می توان آن ها را در میانه طیف طبیعت گرایان / اثبات گرایان از یک سو و پساساختارگرایان از سوی دیگر و در مباحث محتوایی ر.ب در «میانه» دو بخش جریان اصلی یعنی واقع گرایی و لیبرالیسم قرار داد. فرانظریه سازه‌انگارانه

• هستی‌شناسی:

- سازه‌انگاران کانون بحث را در ر.ب از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی منتقل کردند.
- توجه سازه‌انگاران به انگاره‌ها، معنای، قواعد و رویه‌هاست.
- تاکید آن‌ها بر نقش تکوینی عوامل فکری آن‌ها را در برابر مادی‌گرایی حاکم بر جریان اصلی در روابط بین الملل قرار می‌دهد، به دلیل پذیرش اهمیت واقعیت مادی آن‌ها را از پسا‌ساختارگرایان متمایز می‌کند.
- در مدل گشتاری (transformational) دیوید دسلر، ساختار بی، هم شامل منابع (به معنای خصوصیات فیزیکی تشکیل دهنده‌ی توانایی) است و هم قواعد.==> استفاده از منابع و توانمندی‌ها در چهارچوبی معنایی صورت می‌گیرد.
- قواعد دو دسته است: ۱- تکوینی ۲- تنظیمی
- قواعد تنظیمی در شرایط تعریف شده رفتارهایی را تجویز می‌کنند و عدم پیروی از آن‌ها با مجازات همراه است.
- قواعد تکوینی اشکال جدید رفتار را خلق یا تعریف می‌کند و عدم پیروی از آن‌ها باعث فهم ناپذیری کنش می‌شود.
- هر دو دسته از قواعد واجد مدلولات متقابل اند یعنی قواعد تکوینی مدلولات تنظیمی دارند و بر عکس.
- آدلر: «چگونه شکل دادن جهان مادی به کنش انسانی و شکل گرفتن جهان مادی توسط کنش و تعامل انسانی وابسته به تفاسیر پویای هنجاری و معرفت‌شناختی جهان مادی است. این به معنای نقش جهان مادی در برساختن جهان اجتماعی است.
- ونت: با وجود آن‌که توانمندی‌های مادی اهمیت دارند، اما می‌توان به شکلی فرهنگی تر در مورد مفهوم «ساختار» اندیشید و به جای تصویر بدبینانه ناشی از تمرکز بر قدرت، با تاکید بر بعد فرهنگی ساختار به امکانات جدید برای تغییر رسید.
- جان راگی: کانون توجه سازه‌انگاری «آگاهی بشری» و نقشی است که این آگاهی در ر.ب ایفا می‌کند. از دید او بلوکهای ساختمانی واقعیت بی، هم فکری اند هم مادی، و هم نیت‌مندی جمعی و هم نیت‌مندی فردی را منعکس می‌کنند.
- همان‌گونه که در روابط میان افراد در جامعه فهم‌های بیناذهنی وجود دارد، در روابط میان دولت‌ها هم چنین فهم‌هایی وجود دارد و این‌ها واقعیت اجتماعی اند
- تاکید دارد که اینها واقعیتی‌اند که چون همه کنش‌گران مربوطه در مورد وجود آنها اتفاق نظر دارند، خلق می‌شوند.

- نیکلاس اونف: سازه‌انگاری «دوگانگی دکارتی ذهن و ماده» را می‌پذیرد اما در عین حال مفروضه‌های تجربه‌گرایانه و واقع‌گرایانه علوم را به چالش می‌کشد. «ما نمی‌توانیم همه ویژگی‌های جهان را مستقل از گفتمان راجع به آن بشناسیم.
- شرایط مادی نیز اهمیت دارد و نمی‌توان همه چیز را به امر ذهنی تقلیل داد.
- ونت :

۱. جهان مستقل از ذهن و زبان ناظران منفرد وجود دارد
۲. نظریه‌های علمی نوعاً به این جهان اشاره دارند.
۳. حتی اگر این جهان مستقیماً قابل مشاهده نباشد.

«== میان انواع طبیعی و انواع اجتماعی تفاوت است :

- انواع اجتماعی از نظر زمانی و مکانی خاص ترند.
- انواع اجتماعی وابستگی بیشتری به اعتقادات کنش‌گران دارند
- انواع اجتماعی بیشتر وابسته به رویه‌های انسانی‌اند.
- اونف : (توجه به بعد مادی) : قواعدند که عوامل مادی را به منابع تبدیل می‌کنند ، زیرا برخی از کارگزاران فرصت آن را می‌دهند که از مواردی که بر اساس قواعد به آن‌ها دسترسی دارند ، برای ایجاد قواعد جدید که به نفع خودشان است استفاده کنند.
- ونت: شرایط مادی مستقل از انگاره‌ها حداکثر دو تاثیر قوام بخش یا تکوینی خاص خود را دارند ، یکی «تعریف محدودیت‌های فیزیکی امکان‌پذیری» و دیگری کمک به تعریف «هزینه‌ها و سودهای سایر جریان‌ات بدیل» در عین حال نباید به «شرایط کفتمانی» که به این شرایط مادی معنا می‌دهند بی‌توجه بود.
- نولیب‌رال‌ها و نوواقع‌گراها عوامل تعیین‌کننده اصلی را در سیاست ب ، توزیع توانمندی‌های مادی می‌دانند. اما به نظر ونت آن‌چه وزن نسبی جنبه‌های مادی و فکری را تعیین می‌کند باید در سطح نظری و فلسفی تعیین شود ، نه در سطح پژوهش تجربی.
- سازه‌انگاران بر نقش فرهنگ در ر.ب تاکید دارند و به این نتیجه می‌رسند که بدون توجه به فرهنگ سیاسی جهانی استاندارد کننده نمی‌توان ثبات بالای نظام دولتی و کاهش تنوع اشکال سیاسی را توضیح داد. در عین حال تاکید دارند که همه چیز را به زبان و گفتمان تقلیل نمی‌دهند.
- برای سازه‌انگاران ساختار و کارگزار به شکلی متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند . ونت : ساختار جدا از فرایند یعنی جدا از رویه‌های کنش‌گران وجود ندارد.
- ونت : ساختارگرایی نوواقع‌گرایان در بعد هستی‌شناسی در واقع ساختارگرایانه نیست ، بلکه ساختار نظام ب را بر مبنای واحدهای تشکیل دهنده به این واحدها ،

یعنی دولتها، تقلیل می‌دهد، بنابراین تقدم هستی شناختی با دولتها (کارگزاران) است. در نگاه ساختارگرایانه نظام جهانی (والرشتاین) دولتها هستند که نسبت به ساختار وجه ثانویه می‌یابند، این دو برداشت هردو یکجانبه گرایانه است.==> در مقابل این دو برداشت ساختار یابی قرار می‌گیرد که بر قوام بخشی متقابل کارگزار و ساختار تاکید دارد ==> این ما را از جبرگرایی ساختاری می‌رهاند و درعین حال به دام اراده‌گرایی نیز نمی‌افتیم.

- از نظر اونها آنچه قوام متقابل میان ساختار و کارگزار را ممکن می‌سازد، قواعد است.
- تاکید اونها بر قوام متقابل میان کنش‌گران و ساختار همراه با توجه به اعمال و روبه‌های کارگزاران است و بر همین اساس است که قواعد و هنجارها در نظریه او اهمیت خاصی می‌یابند.
- هویت کنش‌گران در کانون رهیافت سازه‌نگاری است. هویت عبارت است از فهمها و انتظارات در مورد خود که خاص نقش است.
- هویت‌ها را می‌توان به شکل ماهوی، یعنی جدا از بستر اجتماعی آنها، تعریف کرد. ان‌ها ذاتا اموری رابطه‌ای (RELATIONAL) هستند، و باید به عنوان مجموعه‌ای از معانی تلقی شوند که یک کنشگر با در نظر گرفتن چشم‌انداز دیگران به عنوان یک ابژه اجتماعی به خود نسبت می‌دهند.
- اعمال اجتماعی فرایندهای علامت‌دادن، تفسیر، پاسخ‌اند که در بستر آنها شناخت مشترک حاصل می‌شود و یادگیری اجتماعی رخ می‌دهد.
- کنشگران با مشارکت در معانی جمعی هویت کسب می‌کنند، این هویت‌ها متفاوت و متحول‌اند که به منافع و رفتارهای کنشگران شکل می‌دهد.
- به بیان ونت مشكله هویت این است: «آیا و تحت چه شرایطی هویت‌ها جمعی وو یا خود محورتر می‌شوند؟ یعنی احساس یگانگی دولتها نسبت به هم بیشتر می‌شود و یا به عکس از هم دورتر و روابطشان خود محورتر می‌شود.==> واقعیت ب، فهم دولتها از خود، رفتار عمومی دولتها و شناخت بیناذهنی، قوام می‌بخشد.==> ساختار جدا از فرایند یعنی روبه‌های کنشگران وجود ندارد.
- کنش و دانش قوام بخشی متقابل دارند و در تحلیل نهایی غیر قابل تقلیل به یکدیگرند.
- نمی‌توان سازه‌نگاری را با شالوده‌شکنی آشتی داد. هدف او بازسازی است نه شالوده‌شکنی.
- در بعد هستی‌شناسی، دولت محوری را می‌پذیرد اما در مورد نگاهی که به عنوان کارگزار با ساختار نظام ب دارد، رهیافتی بینابینی اتخاذ و بر قوام متقابل کارگزار و

ساختار تاکید می‌کند. و نیز در بررسی ساختار تنها آن را در ابعاد مادی خلاصه نمی‌کند و بر بعد معنایی و زبانی ساختارها، تاکید دارند. در کنار بعد معنایی، اهمیت بعد مادی را نیز مد نظر قرار می‌دهند.

- یکی از مهمترین انتقادات به سازه‌نگاری، دولت‌محوری آن هاست، در صورتی که سازه‌نگاران توانایی جذب کنشگران غیر دولتی را دارند.
- ونت با توجه به اهمیت معرفت‌شناسی، وارد مباحث معرفت‌شناختی می‌شود.
- ونت به یم اعتبار علم گراست، اما تاکید دارد که نباید معرفت‌شناسی اثبات‌گرا با تاکید بر اینکه تنها واقعیت قابل مشاهده تجربی را قابل شناخت می‌داند، عملاً هستی‌شناسی علوم اجتماعی را تعیین و محدود نماید.
- ونت: تفاوت هستی‌شناختی میان انواع طبیعی و انواع اجتماعی وجود دارد، اما این تفاوت منتهی به تفاوت در معرفت‌شناسی نمی‌شود، بلکه مستلزم «روشهای» متفاوتی است.

- نمی‌توان تاثیر مستقل نیروهای مادی بر سیاست ب را پذیرفت.
- سه نوع تاثیر مستقل دارند: ۱- توزیع توانمندیها، ترکیب فنی توانایی‌های مادی ۲- جغرافیا ۳- منابع طبیعی

- ونت برای توضیح وضع معرفت‌شناختی خود به فلسفه یا نظریه علم موسوم به «واقع‌گرایی علمی» (scientific realism) متکی است. «برخلاف فلسفه‌های تجربه‌گرا می‌توان به واحدهای نامشهودی مانند ساختارها پرداخت» «با تاکید بر آرا باسکار، فیلسوف واقع‌گرای علم بر آن است که واقعیت مستقل از انسانها وجود دارد، این واقعیت می‌تواند مشهود یا مشاهده‌ناپذیر باشد.

اونف سازه‌نگاری را از نظر روش‌شناختی گشوده می‌بیند، یعنی می‌تواند با مجموعه‌ای از روش‌های مختلف سازگار باشد.

۱. در سطح معرفت‌شناختی آن نوع قوانین فرازمانی و فرامکانی که مرود توجه اثبات‌گرایان است مورد تاکید سازه‌نگارن نیست و ثانیاً به رابطه‌ی متقابل ساختار کارگزار توجه می‌شود.
۲. پدیده‌های بی که واجد عنصر هنجاری خیلی قوی اند نمی‌توان با روش‌های اثبات‌گرایانه مطالعه کرد. نمی‌توان هنجارها را علت دانست زیرا قواعد راهنمای رفتار و الهام بخش و توجیه‌کننده آن‌اند و نه علت آن «رویدادهای مغایر آنها نمی‌تواند با تاکید نافی آنها باشد» «هم بر معرفت‌شناسی تجربی و هم تفسیری تاکید دارند.
۳. بحث رابطه‌ی میان علت (cause) و دلیل (reason) نیز در معرفت‌شناسی مورد توجه است. ونت بر آن است که هم دلایل تکوینی و هم «علی» است. یعنی انسانها هم «به یک دلیل» (a reason for) عملی را انجام می‌دهند (جنبه‌ی علی) و هم «با یک دلیل» (with reason) (جنبه تکوینی) عملی را انجام می‌دهند.

۴. ونت به جدایی تبیین و تفسیر اعتقاد ندارد و بر آن است که تبیین می‌تواند جنبه علی و یا تکوینی داشته باشد، نه آنکه تبیین جنبه علی داشته باشد و تفسیر جنبه تکوین.
۵. عوامل مادی و فکری در تاثیر گذاری بر رفتار انسانی در رابطه متقابل با یکدیگرند. پس به جای فرض جدایی میان عوامل مادی و فکری، باید به فهم چگونگی پیوند آنها با یکدیگر توجه داشت.
۶. سازه‌انگاران (غیر ونت) به امکان ارایه تعمیم‌های وسیع در مورد ر.ب بدبین هستند.
۷. مسئله دیگری که در سطح معرفت شناسی مهم است مسئله کارگزار، ساختار است. ساختارگرایی مورد انتقاد است. چون ساختار و کارگزار در سطح هستی شناسی مستقل از هم تعریف نمی‌شوند، علی القاعده نباید به دنبال رابطه علس و در سطح معرفت شناسی میان آنها بود و در مقابل، باید به چگونگی رابطه میان آنها (و نه چرایی) پرداخت.
۸. رابطه دانش و ارزش یا فاکت و ارزش نیز از مباحث مورد توجه است. آنچه سازه‌انگاری کمتر به آن توجه می‌شود، ابعاد هنجاری نظریه پردازی و بازانديشي نظريه است == > یکی از دلایل انتقاد به سازه‌انگاری.
۹. در ر.ب سازه‌انگاران بر موضع میانی سازه‌انگاری تاکید دارند.
۱۰. اسمیت: هدف ونت چیزی کمتر از ارایه راهی میانه بین نظریه های خردگرا و بازانديشي گرایي (reflectivist) نیست.
- سازه‌انگاری و ابعاد ماهوی ر.ب
آنارشی و نظم
- ونت: آنارشی چیزی است که دولتها از آن می‌فهمند == > آنارشی فی نفسه ظرفی خالی و فاقد هر نوع منطق درونی است. == > آنارشی نه لزوما تعرض آمیز است و نه مبتنی بر همکاری.
 - خودیاری از ذات نظام برنمی‌خیزد بلکه پدیده‌ای نسبتا جدید است و ناشی از گسترش برداشت مدرن از حاکمیت همراه با تاکید آن بروابستگی به مشروعیت داخلی دولتها است.
 - هویت کنشگران را شرایط آنارشیک تعیین نمی‌کند، این تعاملات آنهاست که هویت آنها را مشخص می‌کند و بسته به این هویت خود و دیگری است که آنارشی معنای خود را می‌یابد.
 - دو ساختاری که در سیاست ب رفتار دولتها را تعیین می‌کند: آنارشی و ساختار هویتها و منافع در نظام که به شکلی بیناذهنی تکوین می‌یابد.
 - عمل انسانها بر اساس معانی پدیده‌ها برای آنهاست و در نتیجه آنارشی و خودیاری قبل از تعامل دولتها هیچ معنایی ندارند.

- نکته دیگر محدود نساختن هنجارها و قواعد نظام یا جامعه ب ی به قواعد و هنجارهای «خوب» است ، یعنی آنچه که باعث کاهش خشونت می شود . یک نظام ب می تواند واجد قواعد و هنجارهایی باشد که باعث افزایش خشونت نیز می شوند. نهادهای ب ی و همکاری :
 - ونت : نهادها واحدهای شناختی اند که مستقل از انگاره‌های کنشگران در این مورد که جهان چگونه عمل می کند ، وجود ندارند.
 - هویتها ، نهادها و منافع ناشی از فرایندهای اجتماعی متعاملی اند که برای سمت دادن به رفتار خود بر آن تکیه می کنیم اما از قبل داده شده (pregiven) و مسلم پنداشته شده نیستند.
 - ونت : «نهادهای ب ی به کنشگران دولتی به عنوان سوژه‌های حیات ب ی قوام می بخشد ، به این معنا که تعامل معنا دارد میان آنها را امکان پذیر می کند.
 - سازه‌انگاران بر آن اند که همکاری تنها شکل تعاملات در درون جامعه دولتها نیست .
 - عناصری از واقع گرایی ، آرمان گرایی و خرد گرایی در ر.ب وجود دارد و امکان غلبه هر سه مدل در نظام ب است.
- تحول در نظام ب:
- موضع سازه‌انگاری در وهله نخست نسبت به تغییر «لاادری» است . یعنی می تواند بگوید چرا و چگونه رخ می دهد و یا چرا تغییرات در سطح وسیع رخ نمی دهد ، اما خود را مقید به یک دیدگاه طرفدار یا مخالف تغییر ، نمی سازد.
 - تغییر هویتها در بلند مدت می تواند به تغییر ساختارهای منجر شود.
 - ونت بر آن است که فرهنگ ر.ب یا سرشت نظام در کل سه حالت می تواند داشته باشد ، هابزی ، لاکی ، کانتی.==> این سه سرشت بر اساس انتخاب گروه بزرگی از دولتهاست ، یعنی این دولتها هستند که سرشت آنارشیک ب را انتخاب می کنند. آنچه دولتها انجام می دهند وابسته به این است که هویتها و منافع آنها چیستند و هویتها و منافع نیز تغییر می کنند.==> آنچه مهم است : هویتها و منافع چگونه ساخته می شوند . برای این کار بررسی معنای بیناذهنی لازم است .
 - ونت بر آن است که با توسل و تاکید بر عمل میان دولتها می تواند فرایند میان دولتها را احیا کند و این به معنای آن است که همه نوع تحولی را با هر نوع سمت و سویی میتوانند توضیح دهند.
 - کوزلووسکی و کراتوچویل به صراحت به دنبال توضیح تحول در نظام ب اند: « در سیاست ب کنشگران از طریق کنش هایشان نظام را باز تولید یا متحول می کنند. تغییر بنیادین در نظام ب هنگامی رخ می دهد که کنشگران از طریق رویه‌های خود هنجارها

و قواعد تشکیل دهنده تعاملات ب ی را تغییر می دهند. علاوه بر این باز تولید رویه کنشگران ب ی (دولتها) وابسته به باز تولید رویه های کنشگران داخلی (افراد و گروه ها) است.

- سازه‌انگاران بران اند که هویتها و هنجارهای اجتماعی می توانند با روابط نهادینه شکل گیرند و تغییر پیدا کنند. «==» یعنی حتی اگر دولتها در ابتدا به عنوان موجوداتی خود مختار و خود محور و خودخواه و منفعت جو در مقابل یکدیگر قرار گیرند ، اما در یک فرایند مستمر مبتنی بر همکاری ممکن است به کنشگران غیر خود محور و نوع دوست تبدیل شوند . «==» اولویتهای بنیادی کنشگر تغییر می یابد.
- نهادهای ب ی عرصه‌هایی هستند که هنجارها درون آنها به کار گرفته میشوند، تفسیر می شوند و دچار تحول می شوند و نیز ناشرین هنجارها هستند و کنشگران را جامعه جامعه پذیر می کنند . «==» تغییر در نظام ب می تواند از طریق این نهادها صورت گیرد.
- توجه مشترک (غیر ونت) همه سازه‌انگارا چگونه ساخته شدن هویت دولت است.
- کوزلووسکی و کراتوچویل : دولتها صرفا واحدهایی حقوقی یا سازمانی رسمی نیستند ، بلکه مجموعه‌ای از رویه هایی که به شکل هنجاری قوام یافته‌اند و گروهی از افراد از طریق آنها نوع خاصی از تجمع سیاسی را تشکیل می دهند.
- خاصیت برساخته برجسته در نظام ب «حاکمیت» است که بنیادی ترین نهاد در جامعه ب محسوب می شود و بنیان قوام بخش دولت است. حاکمیت قاعده همزیستی در درون نظام دولتها بوده ، هویت های سیاسی را تعریف کرده است «==» حاکمیت مفهومی ذاتا اجتماعی است.
- حاکمیت تنها زمانی می تواند وجود داشته باشد که درون چارچوبی اجتماعی قرار گیرد که آن را به استناد نیت مندی جمعی معتبر می شناسد.
- شناسایی یک بعد بسیار روشن برساختگی است اما سایر ابعاد مثل جمعیت ، سرزمین و اقتدا نیز برساخته‌اند.
- توجه به برساختگی تاریخی جامعه ب ی موجود با نهادها و رویه‌های آن که جنبه اروپامدارانه دارند ، از مسایل مورد توجه سازه‌انگاران است. این برداشتهای غرب از حاکمیت است که باعث می شود در مواجهه با غیر غرب در مورد حاکمیت یا عدم حاکمیت آنها تصمیم بگیرد.
- در مورد تغییر پذیری سازه‌انگاران آن را ممکن اما مشکل می دانند.

ارزیابی

- در مورد منزلت سازه‌انگاری اتفاق نظر وجود ندارد و نیز نمی توان آن را یک نظریه یا کلیت یکپارچه دانست.

- سازه‌انگاران به دلیل میانه بودن مورد انتقاد همه قرار می‌گیرند.
- کراسنر از دید مادی گرایانه بر آن است که داده‌های تجربی موید نظر ونت نیست ، در ر.ب هنجارها بسیار شکننده‌اند. >==> کنشگران به توانیهای مادی اهمیت می‌دهند.
- یکی از انتقادهای اصلی توجه صرف به بازیگران دولتی است .این هم به دلیل این است که کنشگران دولتی هنوز اهمیت بیشتری دارد.

www.salampnu.com

سایت مرجع دانشجوی پیام نور

- ✓ نمونه سوالات پیام نور : بیش از ۱۱۰ هزار نمونه سوال همراه با پاسخنامه
- تستی و تشریحی
- ✓ کتاب ، جزوه و خلاصه دروس
- ✓ برنامه امتحانات
- ✓ منابع و لیست دروس هر ترم
- ✓ دانلود کاملاً رایگان بیش از ۱۴۰ هزار فایل مختص دانشجویان پیام نور

www.salampnu.com